

# فهرست



## فصل ۵: ادبیات انقلاب اسلامی

۹۵	درس دهم: رباعی‌های امروز
۹۶	کارگاه متن‌پژوهی
۹۷	گنج حکمت: به یاد ۲۲ بهمن
۹۹	سؤال‌های امتحانی
۱۰۰	درس یازدهم: سپیده می‌آید
۱۰۳	کارگاه متن‌پژوهی
۱۰۴	شعرخوانی: مثنوی عاشقی
۱۰۵	سؤال‌های امتحانی
۱۰۶	



## فصل ۶: ادبیات حماسی

۱۱۰	درس دوازدهم: کاوهٔ دادخواه
۱۱۱	کارگاه متن‌پژوهی
۱۱۶	گنج حکمت: کاردانی
۱۱۸	سؤال‌های امتحانی
۱۱۹	درس چهاردهم: حملهٔ حیدری
۱۲۴	کارگاه متن‌پژوهی
۱۲۸	شعرخوانی: وطن
۱۲۹	سؤال‌های امتحانی
۱۳۰	



## فصل ۷: ادبیات داستانی

۱۳۵	درس پانزدهم: کبوتر طوق‌دار
۱۳۶	کارگاه متن‌پژوهی
۱۴۰	گنج حکمت: مهمان ناخوانده
۱۴۱	سؤال‌های امتحانی
۱۴۲	درس شانزدهم: قصهٔ عینکم
۱۴۷	کارگاه متن‌پژوهی
۱۵۰	روان‌خوانی: دیدار
۱۵۲	سؤال‌های امتحانی
۱۵۷	



## فصل ۸: ادبیات جهان

۱۶۰	درس هفدهم: خاموشی دریا
۱۶۱	کارگاه متن‌پژوهی
۱۶۲	گنج حکمت: تجسم عشق
۱۶۳	سؤال‌های امتحانی
۱۶۳	درس هجدهم: خوان عدل
۱۶۶	کارگاه متن‌پژوهی
۱۶۷	روان‌خوانی: آذرباد
۱۶۸	

## نیایش: الهی

۱۷۲	سؤال‌های امتحانی
۱۷۳	

## خلاصهٔ درس‌ها

۱۷۶	نمونه امتحان نیم‌سال اول
۱۹۵	نمونه امتحان نیم‌سال دوم
۲۰۱	

## ستایش: لطف خدا

## فصل ۱: ادبیات تعلیمی

۷	درس یکم: نیکی
۸	کارگاه متن‌پژوهی
۹	گنج حکمت: همت
۱۱	سؤال‌های امتحانی
۱۳	درس دوم: قاضی بُست
۱۳	کارگاه متن‌پژوهی
۱۷	شعرخوانی: زاغ و کبک
۲۱	سؤال‌های امتحانی
۲۳	
۲۴	



## فصل ۲: ادبیات سفر و زندگی

۲۹	درس سوم: در کوی عاشقان
۳۰	کارگاه متن‌پژوهی
۳۴	گنج حکمت: چنان باش ...
۳۶	سؤال‌های امتحانی
۳۷	درس پنجم: ذوق لطیف
۴۱	کارگاه متن‌پژوهی
۴۳	روان‌خوانی: اولین روزی که به خاطر دارم
۴۵	سؤال‌های امتحانی
۴۸	



## فصل ۳: ادبیات غنایی

۵۳	درس ششم: پروردهٔ عشق
۵۴	کارگاه متن‌پژوهی
۵۷	گنج حکمت: مردان واقعی
۵۹	سؤال‌های امتحانی
۵۹	درس هفتم: باران محبت
۶۳	کارگاه متن‌پژوهی
۶۷	شعرخوانی: آفتاب حُسن
۶۸	سؤال‌های امتحانی
۷۰	



## فصل ۴: ادبیات پایداری

۷۴	درس هشتم: در امواج سِند
۷۵	کارگاه متن‌پژوهی
۷۸	گنج حکمت: چو سرو باش
۸۰	سؤال‌های امتحانی
۸۱	درس نهم: آغازگری تنها
۸۴	کارگاه متن‌پژوهی
۸۷	روان‌خوانی: تا غزل بعد ...
۸۹	سؤال‌های امتحانی
۹۲	



## ستایش: لطف خدا



این شعر از منظومه «فرهاد و شیرین» سروده «وحشی باقعی» و در قالب «مثنوی» است.

به نام **چاشنی** بخش زبان‌ها **خلاوت** سنج معنی در بیان‌ها

**معنی:** به نام خداوندی که به سخنان، طعم بخشیده و معیار دلپذیری معنی، در بیان و گفتار، خود اوست.

**مفهوم:** نام خداوند، بیان را زیبا می‌کند.

«چاشنی بخش»: کنایه از زیباکننده، شیرین‌کننده / «زبان»: مجاز از سخن / «چاشنی بخش زبان» و «خلاوت سنج معنی»: کنایه از خداوند است؛ هم‌چنین هر دو عبارت «حس‌آمیزی» دارند. / «چاشنی و خلاوت» و «زبان، معنی و بیان»: مراعات‌نظیر / نهاد در این بیت «من» و فعل آن «شروع می‌کنم» است که هر دو حذف شده‌اند.

بلند آن سر که او خواهد بلندش **نژند** آن دل، که او خواهد نژندش

**معنی:** کسی برتر از دیگران خواهد شد که خداوند او را سر بلند کند و شخصی آندوهگین می‌شود که خداوند او را آندوهگین بخواهد.

**مفهوم:** عزت و ذلت به اراده خداست.

«سر» و «دل»: مجاز از شخص / «سر بلند بودن»: کنایه از برتری یافتن بر دیگران / «بلند» و «نژند»: تکرار / «ش» در «بلندش» و «نژندش» در نقش «مفعول» است. شکل مرتب‌شده بیت به این صورت است: «آن سر که او آن را بلند خواهد، بلند [می‌شود] و آن دل که او آن را نژند خواهد، نژند [می‌شود]»

در نایسته احسان گشاده‌ست **به هر کس آنچه می‌بایست داده‌ست**

**معنی:** نیکی و بخشش خداوند هرگز بر روی کسی بسته نخواهد شد؛ خداوند به هر کسی آنچه را که آن شخص احتیاج دارد، بخشیده است.

**مفهوم:** خداوند بخشنده است.

«در احسان»: استعاره (احسان مانند ساختمانی است که در آن باز است). / واج‌آرایی: تکرار صامت «س» / «می‌بایست» از مصدر «بایستن» به معنی «ضروری بودن و احتیاج داشتن» است. «باید» نیز از همین مصدر ساخته شده است.

به ترتیبی نهاده وضع عالم **که نی یک موی باشد بیش و نی کم**

**معنی:** وضع جهان را به شکلی ترتیب داده که نه ذره‌ای کم است و نه ذره‌ای زیاد است.

**مفهوم:** هیچ نقصی در جهان خلقت نیست.

«مو»: مجاز از هر چیز بسیار کوچک / «یک مو بیش و کم نبودن»: کنایه از کامل بودن / «بیش» و «کم»: تضاد

اگر لطفش قرین حال گردد **همه ادب‌ارها اقبال گردد**

**معنی:** اگر مهربانی خداوند با حال کسی همراه شود، همه بدبختی‌ها به خوشبختی تبدیل می‌شود.

**مفهوم:** لطف خداوند مایه نجات است.

منظور از «ش»، خداوند است. / «ادبار» و «اقبال»: تضاد / بیت یک جمله غیرساده است. / در مصراع دوم «ادبارها» نهاد، «اقبال» مسند و «گردد» فعل اسنادی است.

و گر توفیق او یک سو نهد پای **نه از تدبیر، کار آید نه از رای**

**معنی:** و اگر توفیق و یاری خداوند در کاری با ما همراه نباشد، چاره‌جویی و اندیشه هیچ کمکی نخواهد کرد.

**مفهوم:** اگر خواست خداوند نباشد، تلاش کردن بی‌فایده است.

«پای یک سو نهادن»: کنایه از کناره‌گیری کردن از انجام کاری / «پای» و «رای»: جناس ناهمسان (ناقص)

خرد را گر نبخشد روشنایی **بماند تا ابد در تیره‌رایی**

**معنی:** اگر خداوند به عقل، قدرت درک و فهم ندهد، همیشه در بداندیشی خواهد ماند.

**مفهوم:** عقل، قدرت خود را از خداوند می‌گیرد.

«روشنایی»: استعاره از قدرت درک / «تیره‌رایی»: کنایه از نادرستی / واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «ر» و «د»

کمال عقل، آن باشد در این راه **که گوید نیستیم از هیچ آگاه**

**معنی:** بالاترین مرتبه عقل در راه شناخت خداوند، این است که عقل اعتراف کند که از هیچ چیز آگاه نیست.

**مفهوم:** کمال عقل، اعتراف به درک نکردن خداوند است.

«عقل گوید»: تشخیص / «آگاه» مسند است. (من] آگاه نیستم.)

چاشنی، مزه، طعم / خلاوت، شیرینی  
خلاوت سنج، آنچه میزان شیرینی و دلپذیری  
هر چیز را نشان می‌دهد.

نژند، خوار و زبون، آندوهگین

احسان، نیکی کردن، بخشش  
می‌بایست، ضرورت دارد، احتیاج دارد

لطف، مهربانی، نیکی / قرین، همدم، یار، همراه  
ادبار، ننگون‌بختی، پشت کردن، متضاد اقبال  
اقبال، نیک‌بختی، روی آوردن

توفیق، آن است که خداوند، اسباب را موافق  
خواهش بنده، مهیا کند تا او به نتیجه برسد؛  
سازگار گردانیدن / تدبیر، چاره‌جویی،  
اندیشیدن / رای، عقیده، اندیشه

تیره‌رای، بداندیشی، ناراستی

کمال، نهایت، بالاترین مرتبه چیزی

# ادبیات تعلیمی



خدا را بر آن بنده بخشایش است  
که خلق امر وجودش در آسایش است  
کسی نیک بیند به هر دو سرای  
که نیکی رساند به خلق خدای

این شعر از کتاب «بوستان» سروده «سعدی» و در قالب «مثنوی» است.

ماجرای این درس ...

یکی از صفات خداوند بزرگ، روزی‌رسانی به همه آفریده‌هاست؛ اما شیوه این روزی‌رسانی برای هر آفریده، متناسب با توانایی‌ها و شرایط اوست. مثلاً روزی گیاهان و حیوانات و انسان‌ها همه با هم متفاوت است. در شعر این درس به همین موضوع اشاره شده، «تفاوت در شیوه روزی‌رسانی خدا».

فرماندند، متحیر شدن / لطف، مهربانی، نیکویی / صنع، آفرینش

یکی روبه‌ی دید بی دست و پای فروماند در لطف و صنع خدای

**معنی:** شخصی روباه بی دست و پای را دید و از لطف و آفرینش خداوند به فکر فرورفت.

**مفهوم:** تعجب از آفرینش و لطف خداوند

«بی دست و پا»: کنایه از ناتوان (در این بیت «بی دست و پا» می‌تواند معنای واقعی خود را هم داشته باشد). / شکل مرتب‌شدهٔ مصراع اول این گونه است: «یکی روباه بی دست و پای [را] دید» — «یکی»: نهاد؛ «روباه»: مفعول؛ «بی دست و پا»: صفت؛ «دید»: فعل / «روباه» در این شعر، نماد انسان‌های ضعیفی است که از تلاش دیگران روزی می‌خورند.

که چون زندگانی به سر می‌برد؟ بدین دست و پای از کجا می‌خورد؟

**معنی:** که چگونه به زندگی ادامه می‌دهد و با این دست و پای ناتوان چگونه خوراک خود را فراهم می‌کند؟

**مفهوم:** تعجب از روزی‌رسانی خداوند

«به سر بردن»: کنایه از گذراندن / «سر، دست و پای»: مراعات نظیر

درویش، فقیر، تهی‌دست / شوریده‌رنگ، آشفته‌حال / شغال، جانور پستانداری از تیرهٔ سگان که جزو رستهٔ گوشتخواران است.

در این بود درویش شوریده‌رنگ که شیری برآمد، شغالی به چنگ

**معنی:** فقیر رنگ‌پریده و متعجب در این فکر بود که شیری در حالی که شغالی را شکار کرده بود، آمد.

**مفهوم:** بی‌بردن به نحوهٔ روزی‌رسانی خدا

«شوریده‌رنگ»: کنایه از پریشان / واج‌آرایی: تکرار صامت‌های «ر» و «د» / «چنگ و «رنگ»: جناس ناهمسان (ناقص)

شغال نگون‌بخت را شیر خورد بماند آنچه، روباه از آن سیر خورد

**معنی:** شیر، شغال بیچاره را خورد و از باقی‌ماندهٔ آن، روباه سیر خورد.

**مفهوم:** بی‌بردن به نحوهٔ روزی‌رسانی خدا

در مصراع اول «شیر» نهاد است. (شیر، شغال را خورد). / «سیر» و «شیر»: جناس ناهمسان (ناقص) / در این بیت «شیر» و «سیر» قافیه و «خورد» ردیف است. / «شیر» در این شعر نماد انسان‌های تلاشگر و بخشنده است.

دگر روز باز اتفاق اوفتاد که روزی‌رسان، قوت روزش بداد

**معنی:** روز بعد باز هم اتفاقی افتاد و خداوند روزی‌رسان خوراک او را رساند.

**مفهوم:** روزی‌رسانی خداوند

«دگر» یا «دیگر»، «صفت مبهم» و از وابسته‌های اسم است که گاه پیش از اسم و گاه پس از اسم به کار می‌رود. «دگر روز» — «دگر»: صفت مبهم وابستهٔ پیشین؛ «روز»: هسته / «روزی‌رسان»: کنایه از خداوند

یقین، مرد را دیده، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

شد. [اینجا] رفت

**معنی:** ایمان قلبی [به قدرت خداوند] چشم مرد را باز کرد و او را آگاه کرد. آن شخص رفت و تکیه بر خداوند کرد.

**مفهوم:** تکیهٔ درویش به روزی‌رسانی خداوند

«را» در مصراع اول بین مضاف (دیده) و مضاف‌الیه (مرد) آمده است. شکل مرتب‌شدهٔ مصراع اول این گونه است: «یقین، دیدهٔ مرد را بیننده کرد» / «آفریننده»: کنایه از خداوند / «تکیه بر کسی یا چیزی کردن»: کنایه

از اعتمادکردن بر آن

کزین پس به گنجی نشینم چو مور که روزی نخوردند پیلان به زور

**معنی:** [با خود گفت] که از این پس مانند مور در گوشه‌ای می‌نشینم، زیرا حیوانات، از جمله فیل‌ها با زور و

قدرت، روزی به دست نمی‌آورند.

**مفهوم:** بدون تلاش، منتظر روزی رسانی خداوند بودن

«به کنجی نشینم چو مور»: تشبیه («م» در «نشینم»: مشبّه؛ «به کنجی نشستن»: وجه شبهه؛ «چو»: ادات تشبیهه؛ «مور»: مشبّه به) / «مور» و «زور»: جناس ناهمسان (ناقص)

زَنخدان: چانه / جیب: گریبان، بقیه  
غیب: پنهان، نهان از چشم

**زَنخدان فروبرد چندی به جیب** که بخشنده، روزی فرستد ز غیب

**معنی:** مدتی سر در گریبان کرد و گوشه گیر شد و دست از تلاش برداشت، به این امید که خداوند بخشنده، روزی را از غیب می‌رساند.

**مفهوم:** بدون تلاش منتظر روزی رسانی خداوند بودن

«زَنخدان به جیب فروبردن»: کنایه از گوشه‌نشینی / «چندی» در معنای «مدتی» آمده و قید است. / واج‌آرایی: تکرار صامت «ب»

**نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست** چو چنگش، رگ و استخوان ماند و پوست

**معنی:** نه غریبه‌ای دلش به حال او سوخت و نه آشنایی و او چون ساز چنگ لاغر شد و تنها رگ و استخوان و پوستش باقی ماند.

بیگانه: غریبه؛ ناآشنا / تیمار خوردن: غمخواری، دلسوزی / چنگ: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد.

**مفهوم:** ضعیف‌شدن از شدت گرسنگی

«تیمار خوردن»: کنایه از غمگین شدن و دلسوزی کردن / «ش» در هر دو مصراع «پرش ضمیر» دارد ← «نه بیگانه تیمارش خورد نه دوست؛ چو چنگ رگ و استخوان و پوستش ماند» / مصراع دوم تشبیه دارد («چو»: ادات تشبیهه؛ «چنگ»: مشبّه به؛ «رگ و استخوان و پوست ماندن»: وجه شبهه؛ [او]: مشبّه)

محراب: قبه گاه

**چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش** ز دیوار محرابش آمد به گوش:

**معنی:** وقتی از ضعیفی، صبر و هوشی برایش نماند، از دیوار محراب این صدا به گوشش رسید:

**مفهوم:** تمام‌شدن توان درویش و آگاه‌شدن او

«هوش» معطوف به «صبر» است. (چو صبر و هوشش نماند) / «ش» در مصراع دوم «پرش ضمیر» دارد: ← «ز دیوار محراب به گوشش آمد» / «هوش» و «گوش»: جناس ناهمسان (ناقص)

دغل: مکر و ناراستی، در اینجا مکر و تبیل  
شل: دست و پای از کار افتاده

**برو شیر دژنده باش، ای دغل** مَینداز خود را چو روباه شل

**معنی:** ای حيله‌گر، برو مانند شیر دژنده باش و شکار کن و خود را مانند روباه بی دست و پا به زمین نینداز.

**مفهوم:** برای روزی خود، تلاش کردن

«شیر دژنده باش»: تشبیه [تو]: مشبّه؛ شیر دژنده: مشبّه به) دقت کنید که در این بیت «دژنده» صفت شیر است و «وجه شبهه» نیست؛ زیرا وجه شبهه بین شیر و آن شخص «تلاش و کوشش» است و نه «دژندگی». / مصراع دوم تشبیه دارد. [تو]: مشبّه؛ «خود را انداختن»: وجه شبهه؛ «چو»: ادات تشبیهه؛ «روباہ شل»: مشبّه به)

وامانده: پس مانده

**چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر** چه باشی چو روباه به وامانده، سیر؟

**معنی:** آن چنان تلاش کن که مانند شیر از آنچه به دست آورده‌ای چیزی باقی بماند. چرا مانند روباه از پس مانده دیگران سیر باشی؟

**مفهوم:** به توانایی‌های خود تکیه کن و منتظر بهره‌بردن از تلاش دیگران نباش.

«کز تو ماند چو شیر»: تشبیه [تو]: مشبّه؛ «از تو ماندن»: وجه شبهه؛ «چو»: ادات تشبیهه؛ «شیر»: مشبّه به) / مصراع دوم تشبیه دارد [تو]: مشبّه؛ «چو»: ادات تشبیهه؛ «روبه»: مشبّه به؛ «به وامانده سیر بودن»: وجه شبهه / «سیر» و «شیر»: جناس ناهمسان (ناقص)

سعی: تلاش، کوشش

**بخور تا توانی به بازوی خویش** که سعیت بُود در ترازوی خویش

**معنی:** تا وقتی که توانایی داری از قدرت خودت استفاده کن و روزی به دست آور؛ زیرا نتیجه کوشش تو به خودت خواهد رسید.

**مفهوم:** تلاش در وقت توانایی به سود خود انسان است.

«بازو»: مجاز از توانایی / مصراع دوم اشاره به آیه شریفه ﴿وَالْوَزْنُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ فَمَنْ ثَقُلَتْ مَوَازِينُهُ فَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ﴾ «وزن کردن اعمال در آن روز، حق است. پس کسانی که اعمال نیکشان سنگین است، همان رستگارانند»

(سورة اعراف، آیه ۸)

بگیر ای جوان، دستِ درویشِ پیر  
**معنی:** ای جوان، به فقیرِ پیر کمک کن؛ خود را به زمین نینداز و منتظر کمک دیگران نباش.  
**مفهوم:** وقت توانایی باید به دیگران کمک کرد و زمین‌گیر نبود.

«دست کسی را گرفتن»: کنایه از کمک کردن / تکرار: «دست» / واج‌آرایی: تکرار صامت «ر»  
 خدا را بر آن بنده بخشایش است  
**معنی:** بخشش خداوند شامل بنده‌ای می‌شود که مردم از وجود او به آسایش و راحتی می‌رسند.  
**مفهوم:** کمک به دیگران، مایهٔ رحمت حق است.

«را» در مصراع اول بین مضاف (بخشایش) و مضاف‌الیه (خدا) آمده است (بخشایش خدا بر آن بنده است). /  
 «خلق» در معنای «مخلوق» است.

کرمِ ورزد آن سر، که مغزی در اوست  
**معنی:** هر انسانِ دانایی بخشش می‌کند در حالی که افراد پست و خسیس، نادان هستند.  
**مفهوم:** بخشش، نشانهٔ دانایی و کوتاه‌همتی، نشانهٔ نادانی است.

«سر»: مجاز از انسان / «مغز در سر داشتن»: کنایه از دانا بودن / «بی‌مغز»: کنایه از نادان / «دون‌همت»: کنایه از خسیس / «اوست» و «پوست»: جناس ناهمسان (ناقص)

کسی نیک بیند به هر دو سرای  
**معنی:** کسی در هر دو جهان نیکی خواهد دید که به خلق خدا خوبی کند.  
**مفهوم:** کمک به دیگران موجب سعادت‌مندی است.

«دو سرای»: استعاره از دنیا و آخرت

کرم: بخشش / دون‌همت: کوتاه‌همت، دارای طبع پست و کوتاه‌اندیشه

سرای: خانه (اینجا استعاره از جهان)

## کارگاه‌متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱ معنای واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

● معیار دوستانِ دغل روز حاجت است  
 معنی: معیار دوستانِ حیله‌گر، روز نیاز است؛ برای شناختن دوستان، برای آزمودنشان از آنها چیزی قرض کن.  
 دغل: حیله‌گر، مکار

● صورت بی صورت بی‌حدّ غیب  
 معنی: صورت بی‌ظاهر و بی‌حدّ غیب از آینهٔ دل موسی علیه السلام و از گریبان او می‌درخشید. (اشاره به معجزهٔ حضرت موسی علیه السلام که دست در گریبان می‌کرد و آن را نورانی بیرون می‌آورد).  
 جیب: گریبان، یقه

● فخری که از وسیلت دون‌همتی رسد  
 معنی: افتخاری که با پست‌فطرتی و خوارشدن به دست آید، اگر آبرو و بدنایم برای مهم است، آن افتخار را ننگ بدان.  
 دون‌همتی: پست‌فطرتی، خوار کردن خود

۲ واژهٔ «دیگر» امروزه، «غالباً» به عنوان صفت مبهم، در جایگاه وابستهٔ پسین به کار می‌رود؛ مانند «بهار دیگر، از راه رسید». در متون کهن، گاه این صفت مبهم، در جایگاه وابستهٔ پیشین قرار می‌گرفته است؛ مثال: «دیگر روز، برای تفرّج، به بوستان رفت.»  
 ● نمونه‌ای از این شیوهٔ کاربرد صفت مبهم را در متن درس بیابید.

«دگر روز باز اتفاق افتاد»  
 دگر روز = روز دیگر  
 که روزی‌رسان قوتِ روزش بداد»

۳ معانی فعل «شد» را در سرودهٔ زیر بررسی کنید.

گریهٔ شام و سحر، شکر که ضایع نگشت  
 منزلی حافظ کنون، بارگه پادشاست  
 قطرهٔ بارانِ ما، گوهرِ یکدانه شد  
 دل بر دلدار رفت، جان بر جانانه شد

معنی: خداوند را شکر می‌کنم که گریه‌هایی که برای پذیرش دعاهایم ریختم هدر نرفت و اشک‌هایم مانند قطرهٔ باران درون صدف قرار گرفت و به مروارید تبدیل شد. اکنون که دعاهایم مستجاب شده، منزلم مانند قصر پادشاه است؛ زیرا دلم را به معشوق داده‌ام و جانم به سوی معشوق رفت.

● «شد» در بیت اول در معنی «تبدیل شد» و فعل اسنادی است. ● «شد» در بیت دوم در معنی «رفت» و فعل ناگذر است.

۴) معنای برخی واژه‌ها تنها در جمله یا زنجیرهٔ سخن قابل درک است.

با استفاده از شیوه‌های زیر، به معنای هر یک از واژه‌های مشخص‌شده، دقیق‌تر می‌توان پی برد:

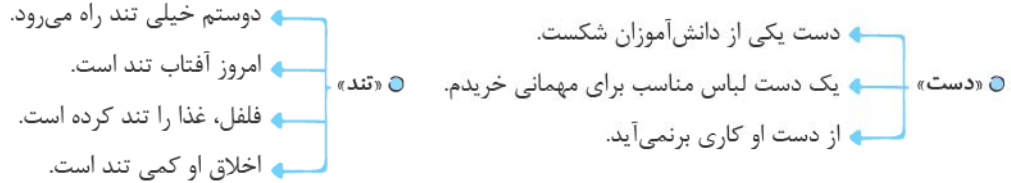
الف) قراردادن واژه در جمله:

- ماه، طولانی بود.
- ماه، تابناک بود.

ب) توجه به رابطه‌های معنایی (تراذف، تضاد، تضمن و تناسب)

- سیر و بیزار: ترازف
- سیر و پیاز: تناسب
- سیر و گرسنه: تضاد
- سیر و گیاه: تضمن

● اکنون برای دریافت معنای واژه‌های «دست» و «تند» به کمک دو روش بالا، چند جملهٔ مناسب بنویسید.



### قلمرو ادبی

۱) از متن درس، دو کنایه بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

«بی دست و پای»: کنایه از ناتوان / «تکیه بر چیزی کردن»: کنایه از اعتماد کردن / «زخندان به جیب فرو بردن»: کنایه از گوشه‌نشینی

۲) در بیت زیر، شاعر، چگونه آرایهٔ جناس همسان (تام) را پدید آورده است؟

با زمانی دیگر انداز، ای که پندم می‌دهی

کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست

سعی

معنی: «ای کسی که مرا نصیحت می‌کنی، پنددادن را به وقت دیگری بینداز؛ زیرا اکنون به صدای ساز چنگ گوش می‌کنم و بی‌اختیار شده‌ام.»

● «چنگ» در دو معنای «نوعی ساز» و «پنجهٔ دست» به کار رفته است.

۳) ارکان تشبیه را در مصراع دوم بیت دوازدهم مشخص کنید.

چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر «چه باشی چو روبه به وامانده سیر؟»

در مصراع دوم، این تشبیه دیده می‌شود: [تو]: مشبه؛ «خود را انداختن»: وجه‌شبه؛ «چو»: ادات تشبیه؛ «روباہ شل»: مشبه‌به

۴) در این سروده، «شیر» و «روباہ» نماد چه کسانی هستند؟

«شیر» نماد انسان‌های تلاشگر که بخشنده‌اند. «روباہ» نماد انسان‌های ضعیف که از تلاش دیگران روزی می‌خورند.

### قلمرو فکری

۱) معنی و مفهوم بیت شانزدهم را به نثر روان بنویسید.

● گَرم ورزد آن سر که مغزی در اوست که دون همتان اند بی مغز و پوست

معنی: هر انسان دانایی بخشش می‌کند، در حالی که افراد پست و خسیس، نادان هستند.

۲) درک و دریافت خود را از بیت زیر بنویسید.

یقین، مرد را دیده، بیننده کرد شد و تکیه بر آفریننده کرد

معنی: ایمان قلبی [به قدرت خداوند] چشم مرد را باز کرد و او را آگاه کرد. آن شخص رفت و تکیه بر خداوند کرد.

درک و دریافت: اینکه خداوند به آن روباه ناتوان روزی رساند، مرد را مطمئن کرد که خداوند روزی او را در هر شرایطی خواهد رساند.

۳) برای مفهوم هر یک از سروده‌های زیر، بیتی مناسب از متن درس بیابید.

● رزق هر چند بی‌گمان برسد شرط عقل است جُستن از درها

معنی: اگرچه مطمئناً روزی به آدمی خواهد رسید اما شرط عقل این است که برای یافتن آن تلاش انجام شود.

«برو شیر دژنده باش ای دَغَل مینداز خود را چو روباه شَل»

○ سحر دیدم درخت ارغوانی  
به گوش ارغوان آهسته گفتم:

کشیده سر به بام خسته جانی  
بهارت خوش که فکر دیگرانی

فریدون مشیری

معنی: صبحگاه دیدم که درخت ارغوانی خود را به بام خانه ناتوانی رسانده است؛ آهسته به او گفتم آفرین بر تو که به فکر دیگران هستی. «خدا را بر آن بنده بخشایش است»

چه در کار و چه در کارآزمودن

نباید جز به خود، محتاج بودن

پروین اعتصامی

معنی: چه در انجام کار و چه در آموختن کار تنها باید محتاج و متکی به خود بود.

«بخور تا توانی به بازوی خویش

که سعیت بُود در ترازوی خویش»

۴ دربارهٔ ارتباط معنایی متن درس و مثل «از تو حرکت، از خدا برکت» توضیح دهید.

پیام داستان این است که روزی، با توجه به شرایط هر آفریده به او می‌رسد و نباید به امید روزی‌رسانی خداوند تلاش را رها کرد و منتظر ماند. در مثل «از تو حرکت، از خدا برکت» هم به همین موضوع اشاره شده است.

## گنج حکمت: همت

این حکایت از کتاب «بهارستان» اثر «جامی» است.

موری را دیدند که به زورمندی کمر بسته و ملخی را ده‌برابر خود برداشته.

معنی: مورچه‌ای را دیدند که با قدرت، کمر بسته و ملخی را که ده‌برابر خود وزن داشت، برداشته بود.

به تعجب گفتند: «این مور را ببینید که [بار] به این گرانی چون می‌کشد؟»

معنی: از روی تعجب گفتند: «این مورچه را ببینید که چگونه باری به این سنگینی را می‌کشد؟»

مور چون این بشنید، بخندید و گفت: «مردان، بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن.»

معنی: زمانی که مورچه این سخن را شنید، خندید و گفت: «مردان، بار را با قدرت اراده و همت و نیروی

جوانمردی می‌کشند، نه با قدرت جسم.»

○ «بازوی حمیت»: تشخیص

زورمندی، قدرت، توانایی

گرانی، سنگینی

همت: اراده / حمیت: غیرت، جوانمردی، مردانگی

## سؤال‌های امتحانی

### بخش اول: معنی و مفهوم شعر و نثر

عبارات و اشعار زیر را به نثر روان معنی کنید.

- ۱- به نام چاشنی‌بخش زبان‌ها
- ۲- به ترتیبی نهاده وضع عالم
- ۳- خرد را گر نبخشد روشنایی
- ۴- کمال عقل آن باشد در این راه
- ۵- یکی روبهی دید بی دست و پای
- ۶- در این بود درویش شوریده‌رنگ
- ۷- شغال نگون‌بخت را شیر خورد
- ۸- یقین، مرد را دیده بیننده کرد
- ۹- زَنخندان فروبرد چندی به جیب
- ۱۰- برو شیر دزنده باش ای دَقل
- ۱۱- بخور تا توانی به بازوی خویش
- ۱۲- کَرَم وَرزَد آن سر که مغزی در اوست
- ۱۳- مردان، بار را به نیروی همت و بازوی حمیت کشند، نه به قوت تن.

حلاوت‌سنج معنی در بیان‌ها  
که نی یک موی باشد بیش و نی کم  
بماند تا ابد در تیره‌رایی  
که گوید نیستم از هیچ آگاه  
فرماند در لطف و صنوع خدای  
که شیری برآمد شغالی به چنگ  
بماند آنچه، روبه از آن سیر خورد  
شد و تکیه بر آفریننده کرد  
که بخشنده روزی فرستد ز غیب  
مینداز خود را چو روباه شل  
که سعیت بود در ترازوی خویش  
که دون‌همتان‌اند بی مغز و پوست



## بخش دوم: قلمرو زبانی

## واژگان

معنای واژگان مشخص شده را بنویسید.

- ۱۴- بلند آن سر که او خواهد بلندش  
 ۱۵- در نابسته احسان گشاده است  
 ۱۶- اگر لطفش قرین حال گردد  
 ۱۷- و گر توفیق او یک سو نهد پای  
 ۱۸- خرد را گر نبخشد روشنایی  
 ۱۹- یکی روبه‌ی دید بی دست و پای  
 ۲۰- در این بود درویش شوریده‌رنک  
 ۲۱- دگر روز باز اتفاق اوفتاد  
 ۲۲- زَنَخْدان فرو بُرد چندی به جیب  
 ۲۳- نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست  
 ۲۴- برو شیر دزنده باش ای دَغَل  
 ۲۵- گَرَم وَرَزَد آن سر که مغزی در اوست  
 ۲۶- اَباراً به این گرانی چون می‌کشد؟
- نَزَنَد آن دل که او خواهد نَزَنَدش  
 به هر کس آنچه می‌بایست داده است  
 همه ادب‌ارها، اقبال گردد  
 نه از تدبیر کار آید نه از رای  
 بماند تا ابد در تیره‌رایبی  
 فروماند در لطف و صنوع خدای  
 که شیری برآمد شغالی به چنگ  
 که روزی‌رسان قوت روزش بداد  
 که بخشنده روزی فرستد ز غیب  
 چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست  
 مینداز خود را چو روباه شَل  
 که دُون‌هَمْتان‌اند بی مغز و پوست

## املا

۲۷- در کدام گزینه نادرستی املایی دیده می‌شود؟ تصحیح کنید.

- الف) به‌نام چاشنی‌بخش زبان‌ها  
 ب) اگر لطفش قرین حال گردد  
 پ) خرد را گر نبخشد روشنایی  
 ت) یکی روبه‌ی دید بی دست و پای
- حلاوت‌سنج معنی در بیان‌ها  
 همه اقبال‌ها ادب‌ار گردد  
 بماند تا ابد در تیره‌رایبی  
 فروماند در لطف و صنوع خدای

۲۸- در میان گروه کلمات زیر، نادرستی املایی را بیابید و تصحیح کنید.

«شیر و شغال - قوت و خوراک - زَنَخْدان و جیب - مهراب مسجد - فریبکار و دَغَل - دُون‌هَمْت»

## دانش‌های زبانی و دستوری

۲۹- در اشعار زیر نقش کلمات مشخص شده را بنویسید.

- الف) به ترتیبی نهاده وضع عالم  
 ب) شغال نگون‌بخت را شیر خورد  
 ۳۰- «پرش ضمیر» را در بیت زیر نشان دهید.  
 «چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش  
 ز دیوار محرابش آمد به گوش»
- الف) به ترتیبی نهاده وضع عالم  
 ب) شغال نگون‌بخت را شیر خورد  
 ۳۰- «پرش ضمیر» را در بیت زیر نشان دهید.  
 «چو صبرش نماند از ضعیفی و هوش  
 ز دیوار محرابش آمد به گوش»
- ۳۱- در بیت «دگر روز باز اتفاق اوفتاد / که روزی‌رسان قوت روزش بداد»، «صفت مبهم» را مشخص کنید.
- ۳۲- در بیت «یقین، مرد را دیده بیننده کرد / شد و تکیه بر آفریننده کرد»، فعل «شد» در چه معنایی است؟

### بخش سوم: قلمرو ادبی

۳۳- آرایه ادبی مقابل هر بیت را در آن نشان دهید.

- (الف) بلند آن سر که او خواهد بلندش  
(ب) اگر لطفش قرین حال گردد  
(پ) در این بود درویش شوریده‌رنگ
- (مجاز) نژند آن دل که او خواهد نژندش  
(تضاد) همه اقبال‌ها اِدبار گردد  
(واج‌آرایی) که شیر برآمد شغالی به چنگ

۳۴- با توجه به بیت «شغالِ نگون بخت را شیر خورد / بماند آنچه، روباه از آن سیر خورد»، «شیر» و «روباه» نماد چه کسانی هستند؟

۳۵- «بوستان» سروده چه کسی و در چه قالبی است؟

### بخش چهارم: قلمرو فکری

۳۶- در مصراع «بلند آن سر که او خواهد بلندش» منظور از «او» کیست؟

۳۷- در بیت «در نابسته احسان گشاده‌ست / به هر کس آنچه می‌بایست داده‌ست» منظور از مصراع دوم چیست؟

۳۸- با توجه به بیت زیر، چه چیزی شرط کارآمدی تدبیر و اندیشه است؟

«و گر توفیق او یک سو نهد پای / نه از تدبیر کار آید نه از رای»

۳۹- در ابیات زیر، قسمت‌های مشخص شده چه مفهومی دارند؟

(الف) یکی روبه‌ی دید بی دست و پای / فروماند در لطف و صنوع خدای

(ب) زَنخندان فرو بُرد چندی به جیب / که بخشنده روزی فرستد ز غیب

(پ) بخور تا توانی به بازوی خویش / که سعیت بود در ترازوی خویش

۴۰- تفاوت معنایی واژه‌ی «چنگ» را در بیت زیر بیان کنید.

«با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی

کاین زمانم گوش بر چنگ است و دل در چنگ نیست»

۴۱- کدام گزینه با بیت زیر ارتباط معنایی دارد؟

«رزق هر چند بی‌گمان برسد

(الف) نه بیگانه تیمار خوردش نه دوست

(ب) برو شیر دژنده باش ای دَغَل

(پ) خدا را بر آن بنده بخشایش است

(ت) کسی نیک بیند به هر دو سرای

شرط عقل است جُستن از درها»

چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست

مینداز خود را چو روباه شل

که خلق از وجودش در آسایش است

که نیکی رساند به خلق خدای

۴۲- دربارهٔ ارتباط معنایی اشعار زیر توضیح دهید.

(الف) سحر دیدم درخت ارغوانی

به گوش ارغوان آهسته گفتم:

(ب) خدا را بر آن بنده بخشایش است

کشیده سر به بام خسته‌جانی

بهارت خوش که فکر دیگرانی

که خلق از وجودش در آسایش است

۴۳- بیت «چه در کار و چه در کارآزمودن / نباید جز به خود، محتاج بودن» با بیت زیر چه ارتباط معنایی دارد؟

«بخور تا توانی به بازوی خویش / که سعیت بُود در ترازوی خویش»

## پاسخ سؤال‌های امتحانی

- ۱- به نام خداوندی که به سخنان، طعم بخشیده و معیار دلپذیری معنی، در بیان و گفتار، خود اوست.
- ۲- وضع جهان را به شکلی ترتیب داده که نه ذره‌ای کم است و نه ذره‌ای زیاد است.
- ۳- اگر خداوند به عقل، قدرتِ درک و فهم ندهد، همیشه در بداندیشی خواهد ماند.
- ۴- بالاترین مرتبهٔ عقل در راه شناخت خداوند، این است که عقل اعتراف کند که از هیچ چیز آگاه نیست.
- ۵- شخصی روباه بی دست و پایی را دید و از لطف و آفرینش خداوند به فکر فرورفت.
- ۶- فقیرِ رنگ‌پریده و متعجب در این فکر بود که شیری در حالی که شغالی را شکار کرده بود، آمد.
- ۷- شیر، شغال بیچاره را خورد و از باقی‌ماندهٔ آن، روباه سیر خورد.
- ۸- ایمان قلبی [به قدرت خداوند] چشمِ مرد را باز کرد و او را آگاه کرد. آن شخص رفت و تکیه بر خداوند کرد.
- ۹- مدتی سر در گریبان برد و گوشه‌گیر شد، به این امید که خداوند بخشنده، روزی او را از غیب می‌رساند.
- ۱۰- ای حيله‌گر، برو مانند شیرِ دَرَنده باش و شکار کن و خود را مانند روباه بی دست و پا به زمین نینداز.
- ۱۱- تا وقتی که توانایی داری از قدرت خودت استفاده کن و روزی به دست آور، زیرا نتیجهٔ کوشش تو به خودت خواهد رسید.
- ۱۲- هر انسانِ دانایی بخشش می‌کند در حالی که افرادِ پست و خسیس، نادان هستند.
- ۱۳- مردان، بار را با قدرتِ اراده و همت و نیروی جوانمردی می‌کشند، نه با قدرت جسم.
- ۱۴- نَرُند: خوار و زبون، اندوهگین
- ۱۵- احسان: نیکی کردن، بخشش
- ۱۶- قرین: همدم، یار، همراه / اِدبار: نگون‌بختی، پشت‌کردن، متضاد اقبال / اقبال: نیک‌بختی، روی آوردن
- ۱۷- توفیق: آن است که خداوند، اسباب را موافق خواهش بنده، مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن / رای: عقیده، اندیشه
- ۱۸- تیره‌رایی: بداندیشی، ناراستی
- ۱۹- صُنع: آفرینش
- ۲۰- شوریده‌رنگ: آشفته‌حال
- ۲۱- قوت: رزق روزانه، خوراک، غذا
- ۲۲- زُنُخدان: چانه
- ۲۳- تیمار خوردن: غمخواری، دلسوزی
- ۲۴- دَغَل: مکر و ناراستی، در اینجا مگار و تنبل
- ۲۵- کَرَم: بخشش / دون همت: کوتاه‌همت، دارای طبع پست و کوتاه‌اندیشه
- ۲۶- گرانی: سنگینی
- ۲۷- در گزینۀ «پ»، «عبد» نادرست و شکل صحیح آن «أبد» است.
- ۲۸- «مهراب» نادرست «محراب» صحیح است.
- ۲۹- الف) «وضع»: مفعول (وضع عالم را به ترتیبی نهاده)  
ب) «شیر»: نهاد (شیر شغال نگون‌بخت را خورد)
- ۳۰- «ش» در مصراع دوم «پرش ضمیر» دارد. (ز دیوار محراب به گوشش آمد)
- ۳۱- «دگر» صفت میهم (وابسته پیشین) است.
- ۳۲- در این بیت فعل «شد» در معنای «رفت» است. (رفت و بر آفریننده تکیه کرد)
- ۳۳- الف) «سر» و «دل»: مجاز از انسان  
ب) «اقبال» و «ادبار»: تضاد  
پ) تکرار صامت‌های «ر» و «د»: واج‌آرایی
- ۳۴- «شیر» نماد انسان‌های تلاشگر که بخشنده‌اند و «روباه» نماد انسان‌های ضعیف که از تلاش دیگران روزی می‌خورند.
- ۳۵- سرودهٔ «سعدی» و در قالب «مثنوی» است.
- ۳۶- خداوند
- ۳۷- خداوند به هر کسی هر چه نیاز داشته، داده است.
- ۳۸- موافق بودن با ارادهٔ خداوند
- ۳۹- الف) به فکر فرورفت.
- ب) گوشه‌نشین شد و دست از تلاش برداشت.  
پ) نتیجهٔ عملت به تو خواهد رسید.
- ۴۰- «چنگ اول» در معنی «نوعی ساز» و «چنگ دوم» به معنی «پنجۀ دست» است.
- ۴۱- گزینۀ «ب»
- ۴۲- در هر دو مورد، به کمک به دیگران در هنگام توانایی اشاره شده است.
- ۴۳- تلاش و کوشش موجب بی‌نیازی از دیگران است.



این درس از کتاب «تاریخ بیهقی» نوشته «ابوالفضل بیهقی» است.

ماجرای این درس ...

ابوالفضل بیهقی از بزرگ‌ترین نویسندگان تاریخ ادبیات فارسیه. بیهقی در دوره غزنوی زندگی می‌کرده و تاریخ یکی از پادشاهان این سلسله یعنی «مسعود غزنوی» رو با زیبایی تمام نوشته. ماجرای این درس از این قراره که یک روز امیرمسعود با کلبی خدمتکار و پاکر و مخلص برای شکار، از قصر خارج می‌شه و ...

و روز دوشنبه، امیر [مسعود] شبگیر، برنشست و به گران رود هیرمند رفت با بازان و یوزان و حشم و ندیمان و مطربان.

و روز دوشنبه امیرمسعود سحرگاه سوار اسب شد و به کنار رود هیرمند رفت، به همراه پرنده‌های شکاری و یوزپلنگ‌های شکاری و خدمتکاران و همنشینان و نوازندگان.

و تا چاشتگاه به صید مشغول بودند. پس، به گران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و شرع‌ها زده بودند.

و تا بالا آمدن آفتاب مشغول شکار بودند. سپس در ساحل رود نشستند و خیمه و سایه‌بان برپا کردند.

«آب»: مجاز از رودخانه

از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست و ناوی ده بیاوردند. یکی بزرگ‌تر، از جهت نشست او و جامه‌ها افگندند و شرعی بر وی کشیدند.

و اتفاقاً، بعد از نماز، پادشاه کشتی‌هایی درخواست کرد و ده‌تا کشتی آوردند. یکی بزرگ‌تر بود، برای نشستن سلطان و گستردنی‌ها و بسترها در آن انداختند و سایه‌بانی بر آن کشیدند.

و وی آنجا رفت و از هر دستی، مردم در کشتی‌های دیگر بودند و کس را خبر نه.

و پادشاه به آنجا رفت و هر گروهی از مردم سوار قایق‌های دیگر شدند و هیچ کس از عاقبت کار خبر نداشت.

ناگاه، آن دیدند که چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، نشستن و دریدن گرفت.

و ناگهان متوجه شدند که آب فشار آورده و کشتی پُر شده شروع به فرو رفتن و در هم شکستن کرد.

آن‌گاه آگاه شدند که غرقه خواست شد. بانگ و هزاهز و غریو خاست. امیر برخاست.

و هنگامی متوجه شدند که می‌خواست غرق شود. بانگ و آشوب و فریاد برخاست. امیر بلند شد.

و هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند. ایشان درجستند هفت و هشت تن، و امیر را بگرفتند و بر بودند و به کشتی دیگر رسانیدند.

و بخت یار بود که قایق‌های دیگر به او نزدیک بودند. هفت هشت نفر پریدند و پادشاه را گرفتند و بردند و به کشتی دیگری رساندند.

و نیک کوفته شد و پای راست افگار شد؛ چنان که یک ذوال پوست و گوشت بگسست و هیچ نمانده بود از غرقه‌شدن.

و بسیار مجروح شد و پای راستش زخمی شد طوری که یک لایه از پوست و گوشت او جدا شد و چیزی نمانده بود که غرق شود.

اما ایزد رحمت کرد پس از نمودن قدرت؛ و سوری و شادی‌ای به آن بسیاری، تیره شد.

اما خداوند بعد از نشان دادن قدرت، رحمت و عطوفت خود را نشان داد و جشن و شادی‌ای به آن بزرگی از بین رفت.

و چون امیر به کشتی رسید، کشتی‌ها برانندند و به کرانه رود رسانیدند.

و هنگامی که پادشاه به کشتی رسید، کشتی‌ها را رانندند و به کناره رود رساندند.

و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود.

و پادشاه که از مرگ نجات یافته بود به خیمه آمد، لباس عوض کرد، خیس و ناخوشایند شده بود.

شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح / برنشستن: سوارشدن / گران: ساحل، کنار / باز: نوعی پرنده شکاری / یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک‌تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می‌روند. / حشم: خدمتکاران / ندیم: همنشین، همدم / مطرب: آوازه‌خوان، نوازنده

چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر / شرع: سایه‌بان، خیمه

قضا: تقدیر، سرنوشت / از قضای آمده: اتفاقاً / ناو: قایقی کوچک که از درخت میان‌تهی سازند. / جامه: در اینجا به معنی گستردنی

از هر دستی: از هر گروهی

نیرو کرد: فشار آورد / گرفت: اینجا یعنی شروع شد (مانند باران گرفت).

هزاهز: آشوب / غریو: فریاد

هنر آن بود: بخت یار بود، خوشبختانه / بر بودند: گرفتند

نیک کوفته شد: بسیار مجروح گردید. / افگار: مجروح، خسته / ذوال: چرم و پوست: یک ذوال، یک لایه، یک پاره

ایزد: خدا، آفریدگار / سور: جشن

از آن جهان آمده: از مرگ نجات یافته / بگردانید: عوض کرد

برنشستن: سوار شدن / کُوشک: قصر /  
تشویش: نگرانی  
اعیان: بزرگان

و برنشست و به زودی به کُوشک آمد که خبری سخت ناخوش در لشکرگاه افتاده بود و اضطرابی و تشویشی بزرگ به پای شده و اعیان و وزیر به خدمت استقبال رفتند.

**معنی:** سوار اسب شد و سریع به قصر آمد؛ زیرا که خبری ناراحت‌کننده در لشکرگاه افتاده و اضطراب و نگرانی زیادی برپا شده بود و بزرگان و وزیر برای استقبال آمدند.

«سخت» به معنی «بسیار» و قید است (سخت ناخوش یعنی بسیار ناخوش)

چون پادشاه را سلامت یافتند، خروش و دعا بود از لشکری و رعیت و چندان صدقه دادند که آن را اندازه نبود.

**معنی:** چون پادشاه را سالم یافتند، فریاد و دعا از لشکری و رعیت برخاست و آن قدر صدقه دادند که اندازه آن معلوم نبود.

«را» در «آن را اندازه» بین مضاف (اندازه) و مضاف‌الیه (آن) آمده است (اندازه آن [معلوم] نبود).

و دیگر روز، امیر نامه‌ها فرمود به غزنین و جمله مملکت بر این حادثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد.

**معنی:** و روز دیگر پادشاه دستور داد نامه‌ها بنویسند به غزنین و به تمام مملکت به خاطر این حادثه بزرگ و دشوار که پیش آمد و سلامتی که به آن پیوسته شد.

«دیگر» صفت مبهم و وابسته پیشین است.

و مثال داد تا هزار هزار دَرَم به غزنین و دو هزار هزار دَرَم به دیگر ممالک، به مستحقان و درویشان دهند، شکر این را.

**معنی:** و دستور داد تا یک میلیون سگه نقره به غزنین و دو میلیون به سرزمین‌های دیگر، به نیازمندان و درویشان بدهند به شکرانه این سلامتی باز یافته.

«را» در عبارت «شکر این را» از نوع حرف اضافه به معنی برای است. (برای شکر این)

و نبشته آمد و به توفیق مؤکد گشت و مُبشران برفتند.

**معنی:** نامه‌ها نوشته شد و با امضا قطعی شد و مژده‌دهندگان (برای مژده‌دادن) رفتند.

و روز پنج‌شنبه، امیر را تب گرفت، تب سوزان و سرسامی افتاد، چنان که بار نتوانست داد و متحجوب گشت از مردمان.

**معنی:** و روز پنج‌شنبه پادشاه دچار تب شد؛ تبی سوزان و هذیان‌گویی، طوری که اجازه دیدار و ملاقات نمی‌توانست بدهد و از نظر مردم پنهان شد.

«را» در «امیر را تب گرفت» نشانه مفعول است. (تب امیر را گرفت یعنی امیر دچار تب شد).

مگر از اطبا و تنی چند از خدمتکاران مرد و زن و دل‌ها سخت متحیر شد تا حال چون شود.

**معنی:** به‌جز از طبیبان و چند تن از خدمتکاران مرد و زن و مردم بسیار نگران و حیران شدند و نمی‌دانستند چه پیش خواهد آمد.

تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را، به خط خویش، نُکت بیرون می‌آورد و از بسیاری نُکت، چیزی که در او کراهیتی نبود، می‌فرستاد فرود سرای، به دست من.

**معنی:** از هنگامی که این اتفاق افتاد، بونصر نامه‌ها را به خط خود خلاصه می‌کرد و به خاطر زیادی مطالب، آنچه را که ناپسند و ناراحت‌کننده نبود به پایین خانه، پیش من می‌فرستاد.

و من به آغاچی خادم می‌دادم و خیر خیر جواب می‌آوردم و امیر را هیچ ندیدمی تا آن‌گاه که نامه‌ها آمد از پسران علی تکین.

**معنی:** و من آن را به پرده‌دار می‌دادم و سریع جواب می‌گرفتم و هرگز پادشاه را ندیده بودم تا هنگامی که نامه‌هایی از پسران علی تکین آمد.

«هیچ» در اینجا یعنی «هرگز» و قید است.

و من نُکت آن نامه‌ها پیش بردم و بشارتی بود. آغاچی بستند و پیش بُرد. پس از یک ساعت، برآمد و گفت: «ای ابوالفضل تو را امیر می‌خواند.»

**معنی:** و من خلاصه نامه‌ها را پیش پادشاه بردم و آن نامه‌ها حاوی خبر خوبی بودند. پرده‌دار گرفت و پیش پادشاه برد. پس از یک ساعت بیرون آمد و گفت: «ای ابوالفضل! پادشاه تو را به حضور می‌طلبد.»

لشکری: آن که عضو لشکر باشد.  
رعیت: عموم مردم

غزنین: شهری در افغانستان امروزی  
جمله: همه / صعب: دشوار، سخت  
مقرون: پیوسته، همراه

مثال داد: فرمان داد / هزار هزار: یک میلیون  
دَرَم: سگه نقره / ممالک: سرزمین‌ها /  
مستحقان: نیازمندان

نبشته آمد: نوشته شد / توفیق: امضا کردن فرمان،  
مُبرک کردن نامه و فرمان / مؤکد: تأکید شده  
استوار / مُبشر: نویددهنده، مژده‌رسان

سرسام: ورم مغز، سرگیجه و پریشانی، هذیان  
بار: اجازه دیدار / متحجوب: پنهان، مستور

اطبا: جمع طبیب، پزشکان / تنی چند: چند تن

عارضه: حادثه، بیماری / نُکت: نکته‌ها

کراهیت: ناپسندی / فرود سرای: اندرونی،  
اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده  
باشد، مخصوص زن و فرزندان خدمتگزاران

آغاچی: پرده‌دار / خیر خیر: سریع

بستند: گرفت

کتان: گیاهی که لیاف آن در نساجی به کار می‌رود. / تاس: کاسه / زَبَر: بالا

توزی: منسوب به توز، پارچه نازک کتانی که نخست در شهر توز می‌بافته‌اند. / میخنه: گردن‌بند / عقد: گردن‌بند / زیر تخت: کنار و پایین تخت

دُزست: تندرست، سالم / عَلت: بیماری زایل‌شدن، نابودشدن، برطرفشدن

سخت: قیدی است به معنی بسیار عَزَّ و جَل، عزیز است و بزرگ و ارجمند

همایون: خجسته، مبارک، نیک‌بخت

گُسیل‌کردن: روانه کردن، فرستادن کسی یا چیزی به جایی

نامه توقیعی: نامه امضاشده / کافی: دانای کار، باکفایت

نماز پیشین: نماز ظهر / مهمات: کارهای مهم و خطیر / فارغ‌شدن: آسوده‌شدن از کار / خیل‌تاش: گروه نوکران و چاکران / گسیل‌کردن: فرستادن، روانه کردن

زُقت: رقه، نامه کوتاه / بازنمود: شرح داد

پیش رفتیم. یافتیم خانه تاریک کرده و پرده‌های کتّان آویخته و تَر کرده بسیار شاخه‌ها نهاده و تاس‌های بزرگ پُر یخ بر زَبَر آن.

**معنی:** نزدیک رفتیم. دیدم خانه را تاریک کرده و پرده‌هایی از جنس کتان آویزان کرده و خیس نموده و شاخه‌هایی آنجا نهاده و کاسه‌های پُر از یخ بر بالای آن قرار داده.

و امیر را یافتم آنجا بر زَبَرِ تخت نشسته، پیراهنِ توزی، **میخنه** در گردن، **عقدی** همه کافور و بوالعالیِ طیب آنجا زیرِ تخت نشسته دیدم.

**معنی:** و پادشاه را دیدم آنجا بالای تخت نشسته، پیراهنِ توزی بر تن و گردن‌بند در گردن کرده، که آغشته به کافور بود و بوالعالیِ طیب کنار تخت پادشاه نشسته بود.

گفت: **بونصر** را بگوی که امروز **دُزستم** و در این دو سه روز، بار داده آید که عَلت و تب تمامی **زایل شد**.

**معنی:** گفت: به بونصر بگو: «امروز حالم خوب است و در این دو سه روز اجازه ملاقات داده می‌شود زیرا که این بیماری و تب کاملاً از بین رفته است.»

❶ «را» در «بونصر را بگوی» حرف اضافه به معنی «به» است. (به بونصر بگوی)

من باز گشتم و این‌چه رفتم، با بونصر بگفتم. سخت شاد شد و سجده شکر کرد خدای را **عَزَّ و جَل** بر سلامتِ امیر، و نامه نبشته آمد.

**معنی:** من برگشتم و آنچه پیش آمد به بونصر گفتم. بسیار شاد شد و برای خدای بزرگ و متعال سجده شکر کرد به خاطر سلامتی پادشاه و نامه‌ها نوشته شد.

❷ «را» در «خدای را سجده شکر کرد» حرف اضافه به معنی «برای» است (برای خدای بزرگ سجده شکر کرد). نزدیکِ آغاجی بُردم و راه یافتیم، تا سعادتِ دیدارِ **همایون** خداوند، دیگر باره یافتیم و آن نامه را بخواند و دوات خواست و توقیع کرد.

**معنی:** نزد پرده‌دار بردم و راه یافتیم، تا سعادت دیدن جمال مبارک پادشاه دوباره نصیبم شد و آن نامه را خواند و مرگب خواست و امضا کرد.

و گفت: «چون نامه‌ها گسیل کرده شود، تو باز آی که پیغامی ست سوی بونصر در بایی، تا داده آید.»

**معنی:** و گفت «وقتی نامه‌ها فرستاده شد، تو برگرد؛ زیرا پیامی در خصوص موضوعی به بونصر خواهم داد.»

گفتم «چنین کنم.» و باز گشتم، با نامه توقیعی و این حال‌ها را با بونصر بگفتم. و این مرد بزرگ و دبیر **کافی**، به نشاط، قلم در نهاد.

**معنی:** گفتم: «همین کار را خواهم کرد.» و برگشتم، با نامه امضاشده و این احوال را به بونصر گفتم. و این مرد بزرگ و نویسنده باکفایت، با شادی شروع به نوشتن کرد.

❸ «قلم در نهادن»: کنایه از شروع به نوشتن کردن

تا نزدیک نمازِ پیشین، از این مهماتِ فارغ شده بود و خیل‌تاشان و سوار را گسیل کرده.

**معنی:** تا نزدیک نماز ظهر این کارهای مهم را انجام داده بود و گروه چاکران و سواران را فرستاد.

پس، **زُقتی** نشست به امیر و هر چه کرده بود بازنمود و مرا داد.

**معنی:** پس نامه‌ای نوشت به امیر و هر چه کرده بود، شرح داد و به من داد تا ببرم.

❹ «را» در «مرا داد» از نوع حرف اضافه به معنی «به» است. (به من داد)

و بُردم و راه یافتیم و برسانیدم و امیر بخواند و گفت: «نیک آمد.» و آغاجیِ خادم را گفت: «کیسه‌ها بیاورا» و مرا گفت: «بستان،

**معنی:** بردم. به من اجازه ورود دادند و نزد پادشاه رساندم و پادشاه خواند و گفت خوب است. به پرده‌دار خادم گفت: «کیسه‌ها را بیاور» و به من گفت: «بگیر.

❺ «را» در «آغاجی خادم را گفت» و «مرا گفت» حرف اضافه به معنی «به» است. (به آغاجی خادم گفت؛ به من گفت)

در هر کیسه هزار مثقال زَر پاره است. بونصر را بگویی که زرهاست که پدر ما از غَزو هندوستان آورده است و بتان زَرین شکسته و بگداخته و پاره کرده و حلال تر مال هاست.

**معنی:** در هر کیسه هزار مثقال سگّه طلا است؛ به بونصر بگو که طلاهایی است که پدر ما از جنگ هند آورده است و بت‌های ساخته‌شده از طلا را شکسته و ذوب کرده و به سگّه تبدیل کرده و حلال‌ترین مال است.

و در هر سفری ما را از این بیارند تا صدقه‌ای که خواهیم کرد حلال بی‌شبهت باشد، از این فرماییم.

**معنی:** و در هر سفر برای ما از این طلا می‌آورند تا صدقه‌ای که می‌خواهیم حلال بی‌شک و تردید باشد، از این بدهیم. و می‌شنویم که قاضی بُست، بوالحسن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگ‌دست‌اند و از کس چیزی نستانند و اندک‌مایه صَبِعتی دارند.

**معنی:** و می‌شنویم که قاضی بُست بوالحسن بولانی و پسرش بوبکر خیلی تهی‌دست هستند و از کسی چیزی نمی‌گیرند و زمین زراعتی کمی دارند.

یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر، تا خویشتن را صَبِعتکی حلال خرنند و فَرَاخ تر بتوانند زیست.

**معنی:** یک کیسه باید به پدر بدهید و یک کیسه به پسر، تا برای خود، زمین زراعتی کوچک حلالی بخرند و بتوانند بهتر و راحت‌تر زندگی کنند.

و ما حقّ این نعمت تندرستی که باز یافتیم، لَختی گزارده باشیم.

**معنی:** و ما حقّ این نعمت سلامتی را که دوباره به دست آوردیم، مقداری ادا کرده باشیم.

من کیسه‌ها بستم و به نزدیک بونصر آوردم و حال بازگفتم. دعا کرد و گفت: «خداوند، این سخت نیکو کرد و شنوده‌ام که بوالحسن و پسرش وقت باشد که به ده دَرَم درمانده‌اند.»

**معنی:** من کیسه‌ها را گرفتم و به نزد بونصر آوردم. ماجرا را شرح دادم. دعا کرد و گفت: «امیر کار بسیار خوبی کرد و شنیده‌ام که بوالحسن و پسرش گاهی نیازمند ده سگّه نقره می‌شوند.»

و به خانه بازگشت و کیسه‌ها با وی بردند و پس از نماز، کس فرستاد و قاضی بوالحسن و پسرش را بخواند و بیامدند. بونصر، پیغام امیر به قاضی رسانید.

**معنی:** و به خانه برگشت و کیسه‌ها را با او بردند و پس از نماز کسی را فرستاد تا قاضی بوالحسن و پسرش را دعوت کند و آنها آمدند. بونصر پیام پادشاه را به بوالحسن ابلاغ کرد.

بسیار دعا کرد و گفت: «این صِلَت فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است. **معنی:** او بسیار دعا کرد و گفت: «این هدیه، مایه افتخار من است. پذیرفتم و برگرداندم، زیرا نیازی به آن ندارم و قیامت بسیار نزدیک است.»

حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت دریا بست نیست اما چون به آنچه دارم و اندک است قانعم، و زَر و وَبَال این، چه به کار آید؟»

**معنی:** من نمی‌توانم حساب آن را پس بدهم و نمی‌گویم که به آن نیاز ندارم اما چون به آنچه دارم و کم است قانع هستم، گناه و عذاب این مال به چه درد من می‌خورد؟

☞ «چه به کار آید؟»: پرسش انکاری (به کار نمی‌آید).

بونصر گفت: «ای سبحان الله! زری که سلطان محمود به غَزو از بتخانه‌ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده و آن را امیرالمؤمنین می‌روا دارد سِتَدَن، آن، قاضی همی‌نستاند؟!»

**معنی:** ابونصر گفت پاک و منزّه است خدا، طلایی که سلطان محمود در جنگ از بتخانه‌ها به زور شمشیر و نبرد آورده و بت‌ها را شکسته و از آنها سگّه ساخته و گرفتن آن را خلیفه مسلمانان جایز می‌داند، آن را قاضی قبول نمی‌کند؟

☞ «شمشیر»: مجاز از «قدرت و جنگ» / «می‌روا دارد» شکل قدیمی «روا می‌دارد» است.

گفت: «زندگانی خداوند دراز باد؛ حال خلیفه دیگر است که خداوند ولایت است و خواجه با امیر محمود به غَزوها بوده است.

**معنی:** گفت: «عمر پادشاه دراز باشد؛ وضعیت خلیفه فرق می‌کند؛ زیرا او صاحب حکومت است و خواجه بونصر نیز با امیر محمود در جنگ‌ها بوده و من نبوده‌ام.»

مقال: واحد وزن، حدود یک‌صد جو / زَر پاره: قراضه و خردۀ زَر، زَر سگّه‌شده / غَزو: جنگ کردن با کَفّار / بتان زَرین: بت‌های ساخته‌شده از طلا / گداختن: ذوب کردن / پاره کرده: به سگّه تبدیل کرده

بی‌شبهت: بی‌تردید، بی‌شک

صِبعت: زمین زراعتی

صِبعتک: زمین زراعتی کوچک  
فَرَاخ تر: آسوده‌تر، راحت‌تر

لَختی: اندکی

سِتَدَن: ستاندن، دریافت کردن / نزدیک: نزد / حال: شرح حال، ماجرا

بخواند: دعوت کرد، صدا زد

صِلَت: بخشش / فخر: مباحات / باز دادم: پس دادم / به کار: لازم، ضروری

دریا بست: نیاز، ضرورت / و زَر: بار سنگین، در اینجا بار گناه / و بوال: سختی و عذاب، گناه

سبحان الله: پاک و منزّه است خدا (برای بیان شگفتی به کار می‌رود: معادل «شگفتاه») سِتَدَن، ستاندن، دریافت کردن

سنت مصطفی: روش و رفتار پیامبر ﷺ

مستحقان: نیازمندان

شمار: حساب

خواجۀ عمید: سرور بزرگ / علی‌اقرحال: به هر حال

خطام: ریزه گیاه خشک است و استعاره از دارایی‌های دنیاست که بی‌ارزش‌اند.

لله دُرُکَمَا: جمله‌دعایی است به معنی خدا خیرتان بدهد!

و بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سنت مصطفی هست یا نه. من این نپذیرم و در عهده این نشوم.»  
**معنی:** و من نمی‌دانم که آن جنگ‌ها بر راه و روش حضرت رسول ﷺ است یا نه. من این را نمی‌پذیرم و مسئولیت آن را قبول نمی‌کنم.»

گفت: «اگر تو نپذیری، به شاگردان خویش و به مستحقان و درویشان ده.»

**معنی:** [بونصر] گفت: «اگر تو قبول نمی‌کنی به شاگردان خود و نیازمندان و درویشان بده.»

گفت: «من هیچ مستحق نشناسم در بُست که زر به ایشان توان داد و مرا چه افتاده است که زر کسی دیگر بَرَد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟! به هیچ حال، این عهده قبول نکنم.»

**معنی:** گفت: «من در شهر بُست هیچ نیازمندی نمی‌شناسم که بتوان طلا به آنها داد و به من چه ربطی دارد که طلا را کس دیگری ببرد و در قیامت، من باید جوابگوی آن باشم؟ به هیچ وجه آن را نمی‌پذیرم.»

منظور از عبارت «شمار آن به قیامت مرا باید داد» این است که در قیامت، من باید جوابگوی آن باشم.

بونصر پسرش را گفت: «تو از آن خویش پستان.» گفت: «زندگانی خواجۀ عمید دراز بادا علی‌اقرحال، من نیز فرزند این پدرم که این سخن گفت.»

**معنی:** بونصر به پسرش گفت: «تو سهم خود را بردار.» گفت: «زندگی سرور بزرگ دراز باشد. به هر حال من نیز فرزند این پدرم که این حرف را زد.»

و علم از وی آموخته‌ام و اگر وی را یک روز دیده بودمی و احوال و عادات وی بدانسته، واجب کردی که در مدّت عمر پیروی او کردمی؛ پس، چه جای آنکه سال‌ها دیده‌ام.

**معنی:** و دانش از او آموخته‌ام و اگر او را یک روز دیده بودم و حالات و عادات او را می‌شناختم، لازم بود که در طول عمرم از او پیروی کنم در حالی که سال‌ها در خدمت او بوده‌ام.

و من هم از آن حساب و توقف و پرسش قیامت بترسم که وی می‌ترسد و آنچه دارم از اندک‌مایه خطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم.»

**معنی:** و من هم از حساب‌رسی و پرس‌وجوی قیامت می‌ترسم همان‌طور که پدرم می‌ترسد و آنچه دارم از مال کم دنیا، حلال و کافی است و به چیز بیشتری نیازمند نیستم.»

بونصر گفت: «لله دُرُکَمَا؛ بزرگا که شما دو تنید!» و بگریست و ایشان را بازگردانید و باقی روز اندیشه‌مند بود و از این یاد می‌کرد.

**معنی:** بونصر گفت: «خدا خیرتان بدهد! شما دو تن، چه بزرگ‌مردانی هستید» و گریست و آنها را برگرداند و بقیه روز در فکر بود و از این موضوع حرف می‌زد.

الف در «بزرگا» نشانه کثرت و تعجب است مانند «شگفتا»؛ «بزرگا که شما دو تنید» یعنی «شما دو تن بسیار بزرگ هستید»

و دیگر روز، رُقتی نبشت به امیر و حال بازنمود و زر بافرستاد.

**معنی:** و روز دیگر نامه‌ای نوشت به امیر و ماجرا را شرح داد و طلا را بازگرداند.

د دیگر صفت مبهم و وابسته پیشین است. «روز» هسته آن است.

## کارگاه متن پژوهی

### قلمرو زبانی

۱ از متن درس، با توجه به رابطه معنایی «تناسب»، واژه‌های مناسب انتخاب کنید و در جاهای خالی قرار دهید.

● خیلنتاش، ندیمان، لشکری ● رُقت، قلم، نامه

۲ معادل معنایی فعل‌های زیر را از متن درس بیابید و بنویسید.

● فرمان داد: مثال داد ● سوار اسب شد: برنشست ● اجازه حضور داده شود: بار داده آید



۳ کاربرد معنایی واژه «محبوب» را در عبارتهای زیر بررسی کنید.

● محبوب گشت از مردمان، مگر از اطبا و ... ← پنهان

۴ به دو جمله زیر و تفاوت آنها توجه کنید:

الف) مریم کتاب می خواند. **ب** کتاب خوانده می شود.

فعل جمله «الف» به «نهاد» و فعل جمله «ب» به نهادی که قبلاً مفعول بوده است، نسبت داده شده است. فعل جمله «الف» را «معلوم» و فعل جمله دوم را «مجهول» می نامیم.

با دقت در جدول زیر، با ساخت و شیوه مجهول کردن جمله معلوم آشنا می شویم:

ساخت	نهاد	مفعول	فعل
معلوم	مریم	کتاب	می خواند
مجهول	کتاب	→	خوانده می شود
معلوم	مریم	کتاب	خواهد خواند
مجهول	کتاب	→	خوانده خواهد شد

همان طور که می بینید در مجهول ساختن جمله معلوم:

الف) نهاد جمله معلوم را حذف می کنیم.

ب) مفعول جمله معلوم را در جایگاه نهاد قرار می دهیم.

پ) فعل اصلی جمله را به شکل «بن ماضی + ه / ه» می نویسیم؛ سپس از «شدن»، فعلی متناسب با شناسه و زمان فعل اصلی می آوریم.

توجه! امروزه، فعل مجهول به کمک مصدر «شدن» ساخته می شود اما در گذشته، با فعل های دیگری، مانند «آمدن» و «گشتن» نیز ساخته می شد.

● اکنون از متن درس، نمونه هایی از فعل مجهول بیابید و معادل امروزی آنها را بنویسید.

● [کشتی] غرقه خواست شد: کشتی داشت غرق می شد.

● [نامه ها] نیشته آمد: نامه ها نوشته شد.

● بار داده آید: اجازه داده شود.

### قلمرو ادبی

۱ دو نمونه از ویژگی های نثر متن درس را بیابید.

● کوتاهی جملات (امیر را بگرفتند و بر بودند و به کشتی دیگر رسانیدند).

● جابه جایی ارکان جمله (و محبوب گشت از مردمان)

۲ در عبارتهای زیر، «مجاز»ها را بیابید و مفهوم آنها را بنویسید.

الف) به کران آب فرود آمدند و خیمه ها و شراعها زده بودند. «آب» مجاز از «رودخانه»

ب) زری که سلطان محمود به غزو از بتخانه ها به شمشیر بیاورده باشد و بتان شکسته و پاره کرده. «شمشیر» مجاز از «قدرت و جنگ»

### قلمرو فکری

۱ معنی و مفهوم عبارت زیر را به نثر روان بنویسید.

● امیر از آن جهان آمده به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید. و پادشاه که از مرگ نجات یافته بود به خیمه آمد و لباس عوض کرد.

۲ با توجه به جمله «این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم در نهاد.»

الف) مقصود از «این مرد» چه کسی است؟ بونصر

ب) «دبیر کافی» به چه معناست؟ نویسنده یا کفایت

۳ گوینده عبارت زیر، از کدام فضیلت های اخلاقی برخوردار است؟

«آنچه دارم از خطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیست.» «معتقد به حلال بودن مال» و «قانع به روزی خود»

۴ دربارهٔ مناسبت مفهومی بیت زیر و متن درس توضیح دهید.

حساب خود اینجا کن، آسوده دل شو / میفکن به روز جزا کار خود را / *صائب تبریزی*

معنی: در همین دنیا کارهایت را محاسبه کن تا آسوده دل شوی؛ کار خودت را به روز قیامت واگذار نکن.

مفهوم مشترک این بیت و متن درس این است که آدمی باید به فکر آخرت باشد و رفتارهایش در این جهان به شکلی باشد که در قیامت او را مؤاخذه نکنند.

## شعرخوانی: زاغ و کبک

این شعر، سرودهٔ «جامی» و از کتاب «تُحْفَةُ الْأَحْرَارِ» و در قالب «مثنوی» است.

زاغی از آنجا که **قَرّاعی** گزید / رختِ خود از باغ به **راغی** کشید / فراغ، آسایش، آسودگی / راغ، دامنهٔ کوه، صحر

**معنی:** زاغی برای اینکه آسایش و آرامش پیدا کند از باغ به صحرایی کوچ کرد.

**مفهوم:** رفتن زاغ به صحرا برای آرامش

«رخت کشیدن»: کنایه از کوچ کردن و سفر کردن / واج آرای: تکرار صامت «غ» / «زاغ»، «باغ» و «راغ»: جناس

ناهمسان (ناقص)

دید یکی **عرصه** به **دامان** کوه / **عرضه** ده **مخزن** پنهان کوه / عرصه: میدان وسیع، زمین گسترده / عرضه ده: نشان دهنده / مخزن: گنجینه

**معنی:** میدان گسترده‌ای را در دامنهٔ کوه دید، دامن پر از گل و سبزهٔ کوه، نشان از گنج نهفته در دل کوه داشت.

**مفهوم:** توصیف زیبایی دشت

«عرصه» و «عرضه»: جناس ناهمسان (ناقص) / واج آرای: تکرار مصوّت «ی» در مصراع دوم

نادره **کبکی** به **جمال** تمام / شاهد آن **روضهٔ فیروزه‌فام** / نادره: کمیاب / جمال: زیبایی / شاهد: زیباروی، محبوب، معشوق / روضه: باغ، گلزار / فیروزه‌فام: به رنگ فیروزه، فیروزه‌رنگ

**معنی:** کبک کمیابی با نهایت زیبایی، زیباروی آن باغ فیروزه‌رنگ بود.

**مفهوم:** زیبایی کبک در آن دشت

«نادره کبک»، نهاد و «شاهد»، مسند بیت هستند. فعل «بود» از پایان مصراع دوم حذف شده است.

هم **حَرَکاتش** متناسب به هم / هم **حُطواتش** **مُتقارب** به هم / حُطوات: جمع حُطوه، گام‌ها، قدم‌ها / متقارب: نزدیک‌شونده، همگرا

**معنی:** هم حرکتهایش متناسب و هم قدم‌هایش نزدیک به هم بود.

**مفهوم:** راه رفتن زیبای کبک

واج آرای: تکرار صامت «ت»

زاغ **چو** دید آن ره و رفتار را / و آن **روش** و جنبش **هموار** را / روش: طریقهٔ راه رفتن / هموار: موزون، متناسب

**معنی:** وقتی زاغ آن راه رفتن و رفتار موزون و متناسب کبک را دید؛

**مفهوم:** زاغ شیفتهٔ راه رفتن کبک شد.

باز کشید از **روش** خویش پای / در پی او **کرد** به تقلید جای

**معنی:** زاغ طریقهٔ راه رفتن خودش را کنار گذاشت و به دنبال کبک افتاد تا از او تقلید کند.

**مفهوم:** تقلید زاغ از کبک

«پای کشیدن از چیزی»: کنایه از صرف نظر کردن از چیزی / «پای» و «جای»: جناس ناهمسان (ناقص) /

واج آرای: تکرار صامت «ش» در مصراع اول

بر **قدم** او **قدمی** می‌کشید / وز **قلم** او **رقمی** می‌کشید / رقم: خط، نوشته

**معنی:** هر گام که کبک برمی‌داشت زاغ نیز پا را همان‌جا می‌گذاشت و از رفتار او تقلید می‌کرد.

**مفهوم:** تقلید زاغ از کبک

«بر قدم کسی قدم کشیدن» و «از قلم کسی رقم کشیدن»: کنایه از تقلید کردن / «قدم» و «قلم»: جناس

ناهمسان (ناقص) / «قلم»: مجاز از نوشته / واج آرای: تکرار صامت «ق»

القصه: خلاصه / مرغزار: سبزهزار، چراگاه،  
علفزار / قاعده: شیوه، روش

در پیش القصه در آن مرغزار رفت بر این قاعده روزی سه چار  
معنی: خلاصه، زاغ چند روزی در آن چمنزار به همین شیوه به دنبال کبک رفت و از او تقلید کرد.  
مفهوم: تقلید زاغ از کبک  
منظور از «ش»، «کبک» است.

عاقبت: سرانجام / رهروی: روش راه رفتن

عاقبت از خامی خود سوخته زهـرُوی کبک، نیاموخته  
معنی: سرانجام به خاطر خامی و نادانی خود، رنج کشید و راه رفتن کبک را هم نیاموخت.  
مفهوم: زیان دیدن از بی تجربگی و تقلید

گرامت زده: تاوان زده، کسی که گرامت کشد.

کرد فراموشی ره و رفتارِ خویش مآند گرامت زده از کارِ خویش  
معنی: زاغ روش راه رفتن خودش را فراموش کرد و به خاطر این کارش (تقلید) زیان دیده گشت.  
مفهوم: زیان دیدن از بی تجربگی و تقلید

## درک و دریافت

این سروده را از دید لحن و آهنگ خوانش، بررسی نمایید.

لحن این سروده «داستانی - تعلیمی» است و آهنگ خوانش آن نرم و ملایم است تا روند داستان به آرامی به نتیجه دلخواه شاعر، برسد.

با توجه به قلمرو فکری شعر، دربارهٔ ریشه‌های پیامدهای تقلید نابه‌جا و کورکورانه، گفت‌وگو کنید.

تقلید کورکورانه موجب از دست دادن شرایط و امکانات موجود می‌شود و نهایتاً منجر به تباهی خواهد شد.

## سؤال‌های امتحانی

### بخش اول: معنی و مفهوم شعر و نثر

عبارت و اشعار زیر را به نثر روان معنی کنید.

- ۱- امیر [مسعود] شبگیر، برنشست و به گران رود هیرمند رفت.
- ۲- تا چاشتگاه به صید مشغول بودند؛ پس، به گران آب فرود آمدند.
- ۳- از قضای آمده، پس از نماز، امیر کشتی‌ها بخواست و ناوی ده بیاوردند.
- ۴- جامه‌ها افگندند و شراعی بر وی کشیدند.
- ۵- چون آب نیرو کرده بود و کشتی پُر شده، نشستن و دریدن گرفت.
- ۶- بانگ و هزاهز و غریب خاست. و هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند.
- ۷- و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید و تر و تباه شده بود.
- ۸- مثال داد تا هزار هزار دَرَم به غَزنین و دو هزار هزار دَرَم به دیگر ممالک، به مستَحِقَّان و درویشان دهند، شکر این را.
- ۹- بار نتوانست داد و محبوب گشت از مردمان، مگر از اطبا.
- ۱۰- تا این عارضه افتاده بود، بونصر نامه‌های رسیده را، به خطّ خویش، نکت بیرون می‌آورد.
- ۱۱- چیزی که در او کراهیتی نبود می‌فرستاد فرود سرای، به دست من و من به آگاهی خادم می‌دادم و خیرخیر جواب می‌آوردم.
- ۱۲- امیر را یافتم آنجا بر زَبر تخت نشسته، پیراهن توزی، مِخْتَه در گردن، عِقدی همه کافور و بوالعلائی طیب آنجا زیر تخت نشسته دیدم.
- ۱۳- بونصر را بگوی که امروز دُرستم و در این دو سه روز، بار داده آید.
- ۱۴- این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط، قلم درنهاد. تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمات فارغ شده بود و خیل‌تاشان و سوار را گسیل کرده.
- ۱۵- زُقتی نیست به امیر و هر چه کرده بود باز نمود و مرا داد. امیر بخواند و گفت: «نیک آمد».
- ۱۶- در هر کیسه، هزار مثقال زَر پاره است. بونصر را بگوی که زرهاست که پدر ما از غزو هندوستان آورده است.
- ۱۷- تا خویشتن را ضعیفگی حلال خردند و فراخ تر بتوانند زیست.

- ۱۸- این صِلت فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست.
- ۱۹- حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت در بایست نیست اما چون به آنچه دارم و اندک است قانعم، وزر و وبال این چه به کار آید؟
- ۲۰- بر من پوشیده است که آن غزوها بر طریق سِتت مصطفی هست یا نه. من این نپذیرم و در عهده آن نشوم.
- ۲۱- مرا چه افتاده است که زَر کسی دیگر بَرَد و شمار آن به قیامت مرا باید داد؟!
- ۲۲- زندگانیِ خواجه عمید دراز بادا علی آئی حال، من نیز فرزند این پدرم و آنچه دارم از اندک مایه حُطام دنیا حلال است و کفایت است.
- ۲۳- بونصر گفت: «لله دَرَّکُما؛ بزرگا که شما دو تنید»
- ۲۴- و دیگر روز، رُقعتی نبشت به امیر و حال باز نمود و زَر باز فرستاد.

۲۵- زاغی از آنجا که فراغی گزید رختِ خود از باغ به راغی کشید

۲۶- نادره کبکی به جمال تمام شاهد آن روضه فیروزه فام

۲۷- هم حرکاتش متناسب به هم هم خُطواتش متقارب به هم

۲۸- باز کشید از روش خویش پای در پی او کرد به تقلید جای

۲۹- بر قدم او قدمی می کشید وز قلم او رقمی می کشید

۳۰- کرد فراموش ره و رفتار خویش ماند غرامت زده از کار خویش

## بخش دوم: قلمرو زبانی

### واژگان

معنای واژگان مشخص شده را بنویسید.

- ۳۱- امیر مسعود شبگیر، برنشست.
- ۳۳- و خیمه‌ها و شِراع‌ها زده بودند.
- ۳۵- یک ذوال پوست و گوشت بگسست.
- ۳۷- بر این حادثه بزرگ و صعب که افتاد و سلامت که به آن مقرون شد.
- ۳۸- مثال داد تا هزار هزار دَرَم به غزنین و دو هزار هزار درم به دیگر ممالک به مستحقان دهند.
- ۳۹- نبشته آمد و به توقیع مؤکد گشت و مَبشِران برفتند.
- ۴۱- خیر خیر جواب می آوردم.
- ۴۳- پیراهن توزی، مِخَنقه در گردن، عِقدی همه کافور.
- ۴۵- اندک مایه صِیعتی دارند.
- ۴۷- وزر و وبال این چه به کار آید؟
- ۴۹- شاهد آن روضه فیروزه فام
- ۵۱- ماند غرامت زده از کار خویش
- ۳۲- با یوزان و حَشَم و ندیمان و مطربان.
- ۳۴- بانگ و هَزاهز و غریو خاست.
- ۳۶- برنشست و به زودی به کوشک آمد.
- ۴۰- تَب سوزان و سرسامی افتاد، چنان که بار نتوانست داد.
- ۴۲- امیر را یافتم آنجا بر زَبَر تخت نشسته.
- ۴۴- پس رُقعتی نبشت به امیر.
- ۴۶- این صِلت فخر است.
- ۴۸- آنچه دارم از اندک مایه حُطام دنیا حلال است.
- ۵۰- هم خُطواتش متقارب به هم

### املا

۵۲- در کدام گزینه نادرستی املایی دیده می شود؟ تصحیح کنید.

الف) آن گاه آگاه شدند که غرقه خاست شد. بانگ و هَزاهز و غریو خاست.

ب) سوری و شادی ای به آن بسیاری، تیره شد.

پ) چیزی که در او کراهیتی نبود می فرستاد فرود سرای، به دست من.

۵۳- با توجه به معنی، املائی کدام کلمه نادرست است؟

الف) توزی: پارچه نازک      ب) آغاجی: پرده دار

پ) قزو: جنگ

ت) عمید: بزرگ

### دانش های زبانی و دستوری

۵۴- در عبارت زیر یک واژه وندی و یک واژه مرکب بیابید.

«و می شنویم که قاضی بُست بوالحسن بولانی و پسرش بوبکر سخت تنگ دست اند. یک کیسه به پدر باید داد و یک کیسه به پسر، تا خویشان را صیعتکی حلال خرنند.»

۵۵- با توجه به بیت زیر، نقش دستوری واژگان مشخص شده را بنویسید.

«باز کشید از روش خویش پای در پی او کرد به تقلید جای»

### بخش سوم: قلمرو ادبی

۵۶- در هر یک از عبارات و ابیات زیر آرایه‌ای که مقابل آن آمده را در آن نشان دهید.

- الف) پس به کران آب فرود آمدند و خیمه‌ها و شرع‌ها زده بودند. (مجاز)  
 ب) زاغی از آنجا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید (کنایه)  
 پ) هم حرکاتش متناسب به هم هم خُطواتش متقارب به هم (واج آرایه)
- ۵۷- در هر یک از ابیات زیر جناس و نوع آن را نشان دهید.  
 الف) بازکشید از روش خویش پای در پی او کرد به تقلید جای  
 ب) بر قدم او قدمی می‌کشید وز قلم او رقمی می‌کشید
- ۵۸- پدیدآوردگان آثار زیر چه کسانی هستند؟

الف) تاریخ بیهتی ب) تحفة الاحرار

### بخش چهارم: قلمرو فکری

۵۹- در عبارت «این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط قلم در نهاد، تا نزدیک نماز پیشین، از این مهمات فارغ شده بود»:

الف) عبارت «به نشاط قلم در نهاد» یعنی چه؟ ب) معادل امروزی «نماز پیشین» چیست؟

۶۰- منظور از قسمت مشخص شده در متن زیر چیست؟

«قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگویم مرا سخت دربايست نيست.»

۶۱- با توجه به عبارت «امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جامه بگردانید» به پرسش‌های زیر پاسخ دهید.

الف) «از آن جهان آمده» به چه معنایی است؟ ب) معنی «جامه بگردانید» را بنویسید.

۶۲- در عبارت «من این نپذیرم و در عهده این نشوم» جمله «در عهده این نشوم» چه مفهومی دارد؟

۶۳- متن زیر را بخوانید و به سؤالات پاسخ دهید.

«این صِلّت فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد و نگویم که مرا سخت دربايست نيست.»

الف) مفهوم عبارت «این صِلّت فخر است» چیست؟

ب) با توجه به عبارت فوق چرا قاضی بُست از پذیرفتن زر امتناع می‌کند؟

پ) عبارت «مرا به کار نیست» یعنی چه؟

۶۴- درباره ارتباط مفهومی موارد «الف» و «ب» توضیح دهید.

الف) این صلت فخر است. پذیرفتم و باز دادم که مرا به کار نیست و قیامت سخت نزدیک است، حساب این نتوانم داد.

ب) حساب خود اینجا کن آسوده دل شو میفکن به روز جزا کار خود را

۶۵- در بیت زیر، «خامی» و «سوخته» هر کدام برای بیان چه مفهومی به کار رفته‌اند؟

«عاقبت از خامی خود سوخته رهروی کبک نیاموخته»

### بخش پنجم: حفظ شعر

شعر زیر را کامل کنید.

زاغی از آنجا که فراغی گزید رخت خود از باغ به راغی کشید

۶۶- دید .....  
 ۶۷- نادره .....

هم حرکاتش متناسب به هم هم خُطواتش مُتقارب به هم

۶۸- زاغ .....  
 ۶۹- بازکشید از روش خویش پای

۷۰- .....  
 وز قلم او رقمی می‌کشید

## پاسخ سؤال‌های امتحانی

- ۱- امیرمسعود سحرگاه سوار اسب شد و به کنار رود هیرمند رفت.
  - ۲- تا بالا آمدن آفتاب مشغول شکار بودند. سپس در ساحل رود نشستند.
  - ۳- اتفاقاً، بعد از نماز، پادشاه کشتی‌هایی درخواست کرد و ده تا کشتی آوردند.
  - ۴- گسترده‌ی‌ها و بسترها در آن انداختند و سایه‌بانی بر آن کشیدند.
  - ۵- چون آب فشار آورده و کشتی پُر شده شروع به فرورفتن و در هم شکستن کرد.
  - ۶- بانگ و آشوب و فریاد برخاست و بخت یار بود که قایق‌های دیگر به او نزدیک بودند.
  - ۷- و پادشاه که از مرگ نجات یافته بود به خیمه آمد، لباس عوض کرد، خیس و ناخوشایند شده بود.
  - ۸- دستور داد تا یک میلیون سکه نقره به غزنین و دو میلیون به سرزمین‌های دیگر، به نیازمندان و درویشان بدهند به شکرانه این سلامتی باز یافته.
  - ۹- اجازه دیدار و ملاقات نمی‌توانست بدهد و از نظر مردم پنهان شد، به‌جز از طبیبان.
  - ۱۰- از هنگامی که این اتفاق افتاد، بونصر نامه‌ها را به خط خود خلاصه می‌کرد.
  - ۱۱- آنچه را که ناپسند و ناراحت‌کننده نبود به پایین خانه، پیش من می‌فرستاد و من آن را به پرده‌دار می‌دادم و سریع جواب می‌گرفتم.
  - ۱۲- پادشاه را دیدم آنجا بالای تخت نشسته، پیراهن توی بر تن و گردن‌بند در گردن کرده، که آغشته به کافور بود و بوالعلائی طبیب کنار تخت پادشاه نشسته بود.
  - ۱۳- به بونصر بگو: «امروز حالم خوب است و در این دو سه روز اجازه ملاقات داده می‌شود.»
  - ۱۴- این مرد بزرگ و نویسنده باکفایت، با شادی شروع به نوشتن کرد. تا نزدیک نماز ظهر این کارهای مهم را انجام داده بود و گروه چاکران و سواران را فرستاد.
  - ۱۵- نامه‌ای نوشت به امیر و هر چه کرده بود، شرح داد و به من داد تا ببرم، پادشاه خواند و گفت خوب است.
  - ۱۶- در هر کیسه، هزار مثقال سکه طلا است، به بونصر بگو که طلاهایی است که پدر ما از جنگ هند آورده است.
  - ۱۷- تا برای خود، زمین زراعتی کوچک حلالی بخرند و بتوانند بهتر و راحت‌تر زندگی کنند.
  - ۱۸- این هدیه مایه افتخار من است. پذیرفتم و برگرداندم، زیرا نیازی به آن ندارم.
- ۱۹- من نمی‌توانم حساب آن را پس بدهم و نمی‌گویم که به آن نیاز ندارم اما چون به آنچه دارم و کم است قانع هستم، گناه و عذاب این مال به چه درد من می‌خورد؟
  - ۲۰- من نمی‌دانم که آن جنگ‌ها بر راه و روش حضرت رسول ﷺ است یا نه. من این را نمی‌پذیرم و مسئولیت آن را قبول نمی‌کنم.
  - ۲۱- به من چه ربطی دارد که طلا را کس دیگری ببرد و در قیامت من باید جوابگوی آن باشم؟
  - ۲۲- زندگی سرور بزرگ دراز باشد. به هر حال من نیز فرزند این پدرم، و آنچه دارم از مال کم دنیا، حلال و کافی است.
  - ۲۳- بونصر گفت: خدا خیرتان بدهد! شما دو تن چه بزرگ‌مردانی هستید.
  - ۲۴- و روز دیگر نامه‌ای نوشت به امیر و ماجرا را شرح داد و طلا را بازگرداند.
  - ۲۵- زاغی برای اینکه آسایش و آرامش پیدا کند، از باغ به صحرائی کوچ کرد.
  - ۲۶- کبک کمیابی با نهایت زیبایی، زیباروی آن باغ فیروزه‌رنگ بود.
  - ۲۷- هم حرکت‌هایش متناسب و هم قدم‌هایش نزدیک به هم بود. (یعنی قدم‌های بلند بر نمی‌داشت و زیبا راه می‌رفت.)
  - ۲۸- زاغ طریقه راه‌رفتن خودش را کنار گذاشت و به دنبال کبک افتاد تا از او تقلید کند.
  - ۲۹- هر گام که کبک برمی‌داشت زاغ نیز پا را همان‌جا می‌گذاشت و از رفتار او تقلید می‌کرد.
  - ۳۰- زاغ روش راه‌رفتن خود را فراموش کرد و به خاطر این کارش (تقلید) زیان دیده گشت.
  - ۳۱- برنشستن: سوار شدن
  - ۳۲- یوز: یوزپلنگ
  - حَسَم: خدمتکاران
  - ندیم: همنشین، همدم
  - ۳۳- شِراع: خیمه، سایه‌بان
  - ۳۴- هَزَاهُ: آشوب / غریو: فریاد
  - ۳۵- دوال: چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره
  - ۳۶- کوشک: قصر
  - ۳۷- صعب: دشوار / مقرون: پیوسته، همراه
  - ۳۸- مثال داد: دستور داد / مستحق: نیازمند
  - ۳۹- توقیع: امضا کردن فرمان، مَهر کردن نامه و فرمان
  - مبشَر: نویددهنده، مژده‌رسان

- ۴۰- سرسام: ورم مغز، سرگیجه و پریشانی، هذیان  
بار: اجازه دیدار
- ۴۱- خیرخیر: سریع
- ۴۲- زَبَر: بالا
- ۴۳- توزی: منسوب به توز، پارچه نازک کتانی که نخست در شهر توز می‌بافته‌اند. / میخَنقه: گردن‌بند
- ۴۴- رُقَعَت: رُقعه، نامه کوتاه
- ۴۵- ضَیْعَت: زمین زراعتی
- ۴۶- صلت: بخشش
- ۴۷- وزر: بار سنگین، در اینجا بار گناه / وبال: سختی و عذاب، گناه
- ۴۸- حُطام: ریزه گیاه خشک است و استعاره از دارایی‌های دنیا است که بی‌ارزش‌اند.
- ۴۹- روضه: باغ، گلزار
- ۵۰- حُطوات: جمع خطوه، گام‌ها، قدم‌ها  
متقارب: نزدیک‌شونده، همگرا
- ۵۱- غرامت‌زده: تاوان‌زده، کسی که غرامت کشد.
- ۵۲- در گزینۀ «الف»، «غرقه خاست شد» نادرست و شکل صحیح آن «غرقه خواست شد» است.
- ۵۳- در گزینۀ «پ»، «قزو» نادرست و شکل صحیح آن «غزو» است.
- ۵۴- «تنگ‌دست»: مرگب / «ضیعتک»: وندی
- ۵۵- «پای» نهاد است و «او» مضاف‌الیه.
- ۵۶- «الف» «آب» مجاز از رودخانه  
(ب) «رخت‌کشیدن» کنایه از کوچ‌کردن و سفرکردن  
(پ) واج‌آرایی: تکرار صامت «ت»
- ۵۷- الف «پای» و «جای»: جناس ناهمسان (ناقص)  
(ب) «قدم» و «قلم»: جناس ناهمسان (ناقص)
- ۵۸- الف ابوالفضل بیهقی / (ب) جامی
- ۵۹- الف با شادی شروع به نوشتن کرد.  
(ب) نماز ظهر
- ۶۰- ضروری و لازم نیست.
- ۶۱- الف دوباره زندگی خود را به دست آورده.  
(ب) لباس عوض کرد.
- ۶۲- مسئولیت این را نمی‌پذیرم.
- ۶۳- الف هدیه‌ای است که مایه مباهات است.  
(ب) زیرا از حساب پس‌دادن در روز قیامت می‌ترسید.
- (پ) به درد من نمی‌خورد و به آن احتیاج ندارم.
- ۶۴- در هر دو، بیان شده که آدمی باید به فکر آخرت باشد و رفتارهایش در این جهان به شکلی باشد که در قیامت او را مؤاخذه نکنند.
- ۶۵- «خامی»: بی‌تجربگی  
«سوخته»: زیان‌دیده
- ۶۶- دید یکی عرصه به دامان کوه  
عرضه‌ده مخزن پنهان کوه
- ۶۷- نادره‌کبکی به جمال تمام  
شاهد آن روضه فیروزه‌فام
- ۶۸- زاغ چو دید آن ره و رفتار را  
و آن روش و جنبش هموار را
- ۶۹- در پی او کرد به تقلید جای
- ۷۰- بر قدم او قدمی می‌کشید

نمان سع  
ملک بوده ایم  
باز همان جا رویم جمله که آن  
بوده ایم  
همان جا رویم جمله که  
عمر من آنچه  
هر دو سرای  
که نیکی رس  
بر دلدار رفت  
جو شیر  
جو روبه ب  
هر دو سرای  
که نیکی رساند ب  
ک بوده ایم باز ملک بوده ایم  
باز همان جا رویم جمله  
ته گفتم  
ت خوش که

خوشی  
که گوید نی  
جانانه شد  
زل حافظ، کن  
کز تو ما  
چه باش  
و سرای  
نیکی رساند به خلا  
لک بوده ایم  
باز همان جا رویم جمله  
گوش ارغوان  
آن شهر ماست  
عمر من آنچه  
ایم  
جا رویم جمله که آن شه  
کسی نیکی  
جانانه شد  
زل حافظ، کن



ستاره وینکی

## بخش اول: معنی و مفهوم شعر و نثر

● به نام چاشنی بخش زبان‌ها / خلاصت سنج معنی در بیان‌ها: به نام خداوندی که به سخنان، طعم بخشیده و معیار دلپذیری معنی، در بیان و گفتار، خود اوست. / بلند آن سر که او خواهد بلندش / نژند آن دل، که او خواهد نژندش: کسی برتر از دیگران خواهد شد که خداوند او را سربلند کند و شخصی اندوهگین می‌شود که خداوند او را اندوهگین خواهد. / اگر لطفش قرین حال گردد / همه اِدبارها، اقبال گردد: اگر مهربانی خداوند با حال کسی همراه شود، همه بدبختی‌ها به خوشبختی تبدیل می‌شود.

● فروماند در لطف و صنوع خدای: از لطف و آفرینش خداوند به فکر فرو رفت. / یقین، مرد را دیده، بیننده کرد / شد و تکیه بر آفریننده کرد: ایمان قلبی [به قدرت خداوند] چشم مرد را باز کرد و او را آگاه کرد. آن شخص رفت و تکیه بر خداوند کرد. / زَنخندان فرو برد چندی به جیب / که بخشنده، روزی فرستد ز غیب: مدتی سر در گریبان کرد و گوشه‌گیر شد و دست از تلاش برداشت، به این امید که خداوند بخشنده، روزی را از غیب می‌رساند. / نه بیگانه تیار خورده‌اش نه دوست / چو چنگش رگ و استخوان ماند و پوست: نه غریبه‌ای دلش به حال او سوخت و نه آشنایی و او چون ساز چنگ لاغر شد و تنها رگ و استخوان و پوستش باقی ماند. / برو شیر دزنده باش ای دَغَل / مینداز خود را چو روباه شَل: ای حيله‌گر، برو مانند شیر دزنده باش و شکار کن و خود را مانند روباه بی دست و پا به زمین نینداز. / چنان سعی کن کز تو ماند چو شیر / چه باشی چو روبه به وامانده، سیر: آن چنان تلاش کن که مانند شیر از آنچه به دست آورده‌ای چیزی باقی بماند. چرا مانند روباه از پس مانده دیگران سیر باشی؟ / بخور تا توانی به بازوی خویش / که سعیت بود در ترازوی خویش: تا وقتی که توانایی داری از قدرت خودت استفاده کن و روزی به دست آور؛ زیرا نتیجه کوشش تو به خودت خواهد رسید.

## بخش دوم: قلمرو زبانی

### واژگان

● ادبار: نگون‌بختی، پشت کردن؛ متضاد اقبال / اقبال: نیک‌بختی، روی آوردن / توفیق: آن است که خداوند، اسباب را موافق خواهش بنده، مهیا کند تا خواهش او به نتیجه برسد؛ سازگار گردانیدن / تیره‌رایی: بداندیشی، ناراستی / چاشنی: مزه، طعم / حلاوت: شیرینی / نژند: خوار و زبون، اندوهگین / لطف: مهربانی، نیکویی / قرین: همدم، یار، همراه / تدبیر: چاره‌جویی، اندیشیدن / رای: عقیده، اندیشه / کمال: نهایت، بالاترین مرتبه چیزی

● جیب: گریبان، یقه / چنگ: نوعی ساز که سر آن خمیده است و تارها دارد. / حمیت: غیرت، جوانمردی، مردانگی / دَغَل: مکر و ناراستی، در اینجا مگار و تنبل / دون‌همت: کوتاه‌همت، دارای طبع پست و کوتاه‌اندیشه / زَنخندان: چانه / شغال: جانور پستانداری است از تیره سگان که جزء رسته گوشت‌خواران است. / شَل: دست و پای از کار افتاده / شوریده‌رنگ: آشفته‌حال / غیب: پنهان، نهان از چشم / فروماندن: متحیر شدن / قوت: رزق روزانه، خوراک، غذا

### املا

«حلاوت، قرین و همراه، ادبار و اقبال، لطف و صنوع، شغال، قوت و روزی، زَنخندان، محراب عبادت، دَغَل، حمیت و جوانمردی»

### دانش‌های زبانی و دستوری

● واژه «دیگر» امروزه، غالباً به عنوان صفت مبهم، در جایگاه وابسته پسین به کار می‌رود؛ مانند «بهار دیگر، از راه رسید.» در متون کهن، گاه این صفت مبهم، در جایگاه وابسته پیشین قرار می‌گرفته است. مثال: «دیگر روز، برای تفرج به بوستان رفت» یا «دگر روز باز اتفاق افتاد».

همان جا رویم جمله که  
عمر من آنچه  
هر دو سرای  
که نیکی رس  
بر دلداری رفت  
چو شیر  
چو روبه با  
هر دو سرای  
که نیکی رساند  
که بوده ایم باز یک بوده ایم  
باز همان جا رویم  
ته گفتم  
ت خوش که



که گوید  
جانانه شد  
زل حافظ، کن  
کز تو ما  
چه باش  
و سرای  
نیکی رساند به خا  
لک بوده ایم  
باز همان جا رویم جمله  
گوش ارغوان  
آن شهر ماست  
عمر من آن  
ایم  
جا رویم جمله که آن شه  
کسی نیکی  
جانانه شد  
زل حافظ، کن



## بخش سوم: قلمرو ادبی

● در بیت زیر، واژه «جنگ» در دو معنی آمده و «جناس همسان (تام)» ساخته است:  
با زمانی دیگر انداز ای که پندم می‌دهی

کاین زمانم گوش بر جنگ است و دل در جنگ نیست  
نوعی ساز / پنجه دست

● در این درس «شیر» نماد انسان‌های تلاشگر و بخشنده است و «روباه» نماد انسان‌های ضعیف که از تلاش دیگران روزی می‌خورند.  
● منظومه «فرهاد و شیرین» سروده «وحشی بافقی» و در قالب «مثنوی» است. / «بوستان» سروده «سعدی» و در قالب «مثنوی» است. / «بهارستان» نوشته «جامی» است.

## بخش چهارم: قلمرو فکری

● ابیاتی که مفهوم مشترک دارند:

رزق هر چند بی‌گمان برسد	شرط عقل است جُستن از درها
برو شیر دژنده باش ای دَعَل	مینداز خود را چو روباه شل
سحر دیدم درخت ارغوانی	کشیده سر به بام خسته‌جانی
به گوش ارغوان آهسته گفتم:	بهارت خوش که فکر دیگرانی
خدا را بر آن بنده بخشایش است	که خلق از وجودش در آسایش است
چه در کار و چه در کارآزمودن	نباید جز به خود، محتاج‌بودن
بخور تا توانی به بازوی خویش	که سَعیت بُود در ترازوی خویش

## قاضی نُبست

## بخش اول: معنی و مفهوم شعر و نثر

● جامه‌ها افگندند و شِراعی بر وی کشیدند: گسترده‌ها و بسترها در آن انداختند و سایه‌بانی بر آن کشیدند. / بانگ و هُزاهز و غریو خاست و هنر آن بود که کشتی‌های دیگر به او نزدیک بودند: بانگ و آشوب و فریاد برخاست و بخت یار بود که قایق‌های دیگر به او نزدیک بودند. / و امیر از آن جهان آمده، به خیمه فرود آمد و جلسه بگردانید و تر و تباه شده بود: و پادشاه که از مرگ نجات یافته بود به خیمه آمد، لباس عوض کرد، خیس و ناخوشایند شده بود. / مثال داد تا هزار هزار دَرَم به غَزنین و دو هزار هزار دَرَم به دیگر ممالک، به مستحقان و درویشان دهند. شُکر این را، دستور داد تا یک میلیون سگّه نقره به غزنین و دو میلیون به سرزمین‌های دیگر، به نیازمندان و درویشان بدهند به شکرانه این سلامتی باز یافته. / بار نتوانست داد و مَحجوب گشت از مردمان، مگر از اَطبا: اجازه دیدار و ملاقات نمی‌توانست بدهد و از نظر مردم پنهان شد، به‌جز از طیبیان / امیر را یافتم آنجا بر رُبَر تخت نشسته، پیراهن توزی، میخَنقه در گردن، عِقْدی همه کافور و بوالعَلای طیب آنجا زیر تخت نشسته دیدم: پادشاه را آنجا بالای تخت نشسته، پیراهن توزی بر تن و گردن‌بند در گردن کرده، که آغشته به کافور بود و بوالعَلای طیب کنار تخت پادشاه نشسته بود. / رُقعتی نِبشت به امیر و هر چه کرده بود باز نمود و مرا داد. امیر بخواند و گفت: «نیک آمد»؛ نامه‌ای نوشت به امیر و هر چه کرده بود، شرح داد و به من داد تا ببرم، پادشاه خواند و گفت: «خوب است.» / تا خویشان را صَبِعتکی حلال خردند و فراخ‌تر بتوانند زیست: تا برای خود زمین زراعتی کوچک حلالی بخرند و بتوانند بهتر و راحت‌تر زندگی کنند. / وزر و وِبال این چه به کار آید؟: گناه و عذاب این مال به چه درد من می‌خورد؟ / شمار آن به قیامت مرا باید داد: در قیامت من باید جوابگوی آن باشم / آنچه دارم از اندک‌مایه حطام دنیا حلال است و کفایت است: آنچه دارم از مال کم دنیا، حلال و کافی است. / بونصر گفت: «لله دَرْگما: بزرگا که شما دو تنید»: بونصر گفت: خدا خیرتان بدهد! شما دو تن، چه بزرگ‌مردانی هستید.

## بخش دوم: قلمرو زیبایی

### واژگان

● اَطبا: جمع طبیب، پزشکان / افگار: مجروح، خسته / ایزد: خدا، آفریدگار / برنشستن: سوارشدن / بی‌شبهت: بی‌تردید، بی‌شک / توقیع: امضاکردن فرمان، مَهر کردن نامه و فرمان / چاشتگاه: هنگام چاشت، نزدیک ظهر / حَشَم: خدمتکاران / حُطوات: جمع حُطوه، گام‌ها، قدم‌ها /

خبرخیر: سریع / خیلناش: گروه نوکران و چاکران / دربايست: نیاز، ضرورت / دُرُست: سالم، تندرست / دوال: چرم و پوست؛ یک دوال: یک لایه، یک پاره / راغ: دامنه کوه، صحرا / رُفعت: رقعہ، نامہ کوتاه / روضہ: باغ، گلزار / زایل شدن: نابودشدن، برطرف شدن / زر پاره: قراضه و خُردہ زر، زر سگه شده / سبحان الله: پاک و منزّه است خدا (برای بیان شگفتی به کار می رود؛ معادل «شگفتا») / بستدن: ستاندن، دریافت کردن / سرسام: ورم مغز، سرگیجه و پریشانی، هذیان / سور: جشن / شبگیر: سحرگاه، پیش از صبح / شرع: سایه بان، خیمه / صعب: دشوار، سخت / صلّت: بخشش / ضیعت: زمین زراعتی؛ ضیعتک: زمین زراعتی کوچک / عارضه: حادثه، بیماری / عَزَّ و جَلَّ: عزیز است و بزرگ و ارجمند / عقد: گردن بند / غرامت زده: تاوان زده، کسی که غرامت کشد. / غزو: جنگ کردن با کفار / فارغ شدن: آسوده شدن از کار / فراخ تر: آسوده تر، راحت تر / فراغ: آسایش، آسودگی / فرود سرای: اندرونی، اتاقی در خانه که پشت اتاقی دیگر واقع شده باشد، مخصوص زن و فرزند و خدمتگزاران / فیروزه فام: به رنگ فیروزه، فیروزه رنگ / قضا: تقدیر، سرنوشت / کافی: دانای کار، باکفایت / کران: ساحل، کنار / کراهیت: ناپسندی / گداختن: ذوب کردن / گسیل کردن: فرستادن، روانه کردن / لختی: اندکی / مبشّر: نویددهنده، مژده رسان / متقارب: نزدیک شونده، همگرا / محبوب: پنهان، مستور / میخفته: گردن بند / مَرغزار: سبزه زار، چراگاه، علفزار / مطرب: آوازخوان، نوازنده / مقرون: پیوسته، همراه / مهمّات: کارهای مهم و خطیر / مؤکد: تأکیدشده، استوار / ناو: قایقی کوچک که از درخت میان تهی سازند. / ندیم: هم نشین، همدم / نکتہ: نکته ها / نماز پیشین: نماز ظهر / وِبال: سختی و عذاب، گناه / وِزر: بار سنگین، در اینجا بار گناه / همایون: خجسته، مبارک، نیکبخت / یوز: یوزپلنگ، جانوری شکاری، کوچک تر از پلنگ که با آن به شکار آهو و مانند آن می روند.

### املا

«حشَم و ندیمان، شرع، هَراهز و غریو، صعب، مقرون، مستحقان، توقیع، سرسام، پیراهن توزی، رُفعت، ضیعت، صلت، حُطام دنیا، حُطوات، متقارب، غرامت زده»

### دانش های زبانی و دستوری

● جمله دو نوع است:

- 1 معلوم: در این نوع جمله «نهاد» انجام دهنده فعل است. مثال: مریم کتاب می خواند.
- 2 مجهول: در این نوع جمله «نهاد» حذف می شود و «مفعول» جای آن را می گیرد و فعل اصلی به شکل «بن ماضی + ه / ه» می آید و سپس از مصدر «شدن» فعلی متناسب با شناسه و زمان فعل اصلی ساخته می شود. مثال: کتاب خوانده می شود.

### بخش سوم: قلمرو ادبی

- به مجاز و مفهوم آنها در عبارتهای زیر توجه کنید:
  - به کران آب فرود آمدند و خیمه ها و شرعها زده بودند. ← «آب» مجاز از «رودخانه»
  - زری که سلطان محمود به غزو از بت خانه به شمشیر بیاورده باشد. ← «شمشیر» مجاز از «قدرت و جنگ»
- کتاب «تاریخ بیهقی» نوشته «ابوالفضل بیهقی» است. / شعر «زاغ و کبک» از کتاب «تُحْفَةُ الْأَحْرَارِ» اثر «جامی» و در قالب «مثنوی» است.

### بخش چهارم: قلمرو فکری

- در عبارت «این مرد بزرگ و دبیر کافی، به نشاط قلم در نهاد» مقصود از «این مرد»، «بونصر» است.
- گوینده عبارت «آنچه دارم از حطام دنیا حلال است و کفایت است و به هیچ زیادت حاجتمند نیستم» از این فضیلت های اخلاقی برخوردار است: معتقد به حلال بودن مال و قانع به روزی خود.
- مفهوم مشترک بیت «حساب خود اینجا کن آسوده دل شو / میفکن به روز جزا کار خود را» و متن درس «قاضی بُست» این است که آدمی باید به فکر آخرت باشد و رفتارهایش در این جهان به شکلی باشد که در قیامت او را مؤاخذه نکنند.

## ۳ درکوی عاشقان

### بخش اول: معنی و مفهوم شعر و نثر

- زود باشد که این پسر تو، آتش در سوختگان عالم رُند: به زودی این پسر تو، عشق را در جان عاشقان جهان مانند آتش شعله ور می کند / بروید ای حریفان، بکشید یار ما را / به من آورید آخر، صتم گریز را؛ ای هم نشینان، بروید و یارم را که زیبارویی گریزان است، به سوی من بیاورید. / به ترانه های شیرین، به بهانه های زَرین / بکشید سوی خانه، مَه خوب خوش لقا را؛ با ترانه های دلپذیر و بهانه های زیبا، آن زیبارو را به سوی خانه